



ایران

در زنجیر

مثلت نکبت

گردآورندگان : پیام آوران ایران متحد

بر اساس مرامنامه ایرانیان متحد

www.unitediranian.com

Copyright.....

روی جلد توسط: شبنم

1	چرا ایرانیان متحد -----
5	تاریخچه مثلث نکبت -----
79	مرامنامه ایرانیان متحد -----
81	چند سوال و جواب -----
85	نامه ای به آیت الله خامنه ای و رجوی -----

چرا ایرانیان متحد:

در این پانزده سال نود و یک، ریختن برگ درختان همزمان است با خبرهای بدی که روزانه از هر نقطه ایران به گوش میرسد. فلاکت به حدی رسیده که مردم امیدی به آینده ندارند. یاس و نومیدی در چهره هر رهگذری در کوچه و بازار ایران دیده می شود.

در افق، ابرهای تیره شکل می گیرند، ولی طوفان خانمان برانداز هنوز نرسیده. شوربختانه مردم عادی امیدوارند که این طوفان، سیلی به بار بیاورد، تا شاید بعد از آن آفتاب آزادی از پشت ابرهای تیره بیرون بیاید و جان بی رمق این ملت را نجات بدهد.

در چنین آشفته بازاری، نقشه ها برای آینده ایران در حال طراحی است. طراحان این نقشه ها همگی به منافع ملی خودشان می اندیشند و این امریست طبیعی.

بعد از بهار عربی و به روی کار آمدن اخوان المسلمین در مصر و بن بست در فاجعه سوریه کمی چشم و گوش غربیها باز شده و فهمیده اند که نمیتوان به ظاهر و قول و قرارهای انقلابیون اعتمادی کرد و نهایتاً آنها براه خودشان خواهند رفت. تجربه سال 57 کافی نبود، ولی آنها گذشته را بیاد می آورند و به تلذگی متوجه قول و قرارهای آیت الله خمینی زیر درخت سیب در فرانسه و رفتار بعدی او وقتی که قدرت را در تهران قبضه کرد می شوند.

تاریخ سی چند ساله خاورمیانه و بلانی که بر سر ایران آمد خود کتاب مفصل دیگریست.

باتوجه به تجربیات گذشته و وقیع امسال باید به آینده ایران فکر کرد و از لابلای اخبار متوجه نقشه ها برای ایران شد.

از هم اکنون عده ای میهن دوست سنگ اول بنای اجتماعی ایران را می گذارند و دیگر میهن دوستان سنگهای بعد را روی آن بگذارند تا آشوب و ناآرامی که برای ایران طراحی کرده اند، نتواند باقیمانده آنچه را که از بین نرفته نابود کند.

سه صنعت بزرگِ مادر که در حقیقت گرداننده چرخ اقتصادی دنیای سرمایه داری هستند، یعنی فیننس (بانک و بیمه و بورس) و انرژی (نفت و گاز و غیره) و نظامی (هوایی و دریایی و زمینی) برایشان ایده آل وقتی است که زیربنای اقتصادی کشوری ثروتمند نابود شود تا که برای بازسازی آن چرخهای اقتصادی خودشان به حرکت درآیند.

بهمین دلیل بعد از جنگ دوم جهانی که خود ریشه در اقتصاد داشت و جنگ سرد و جنگ ویتنام و بعد از آن جنگهای خاورمیانه همه برای قدرتهای اقتصادی شرق و غرب منفعت زا بوده اند.

در دهه های اخیر جنگ ایران و عراق و همچنین اشغال عراق و بالاخره بهار عربی که کشورهای عرب شمال افریقا را دربر می گیرد شامل همین برنامه بوده است.

ولی اشتباه محاسبه در مصر و سوریه غرب را بر آن داشته که نقشه ای برای ایران طراحی شود که به بن بست سوریه برنخورد.

باید قبول کرد که اگر روزی اشتباهاً موشکی به محل اقامت بشار اسد اصابت کند و یا نیروی سومی او را از بین ببرد، کشت و کشتار در سوریه فدای آن روز به پایان می رسد. ولی معلوم نیست که همان روز سلفیها به قدرت برسند که برای امنیت اسرائیل بمراتب بدتر و اوضاعی شبیه افغانستان پیش خواهد آمد. لذا تا زمان یارگیریها و تعیین حکومت آینده در سوریه ملت بدبخت سوریه بید در همین وضعیت آشوب زده باقی بمانند. چون آشوب در سوریه، بر بازار انرژی تاثیری ندارد، لذا هیچ کس توجهی به کشتار مردم بیگناه نمی کند و برایشان این کشتار بمنزله مخارج جنبی و یا به اصطلاح "کنترل" می باشد.

اما این تجربه، غرب را وادار نموده که مهرهای "نکبتی" خودش را از حالا پرورش دهد تا وقتی اوضاع را در ایران به حالت کنونی سوریه در آورد مشخص باشد که چه نیروهای سرکار خواهند آمد که دست و دلبازانه سرکیسه ها را برای چرخش چرخهای اقتصادی آنها شل کنند.

به رسمیت شناختن مجاهدین خلق و منشوربازی سلطنت طلبان و پیوستن اصلاح طلبان. رژیم، فصل اول این ماجراست.

تاکنون دشمنان رژیم اسلامی، خصوصاً پادشاهان و ملوک عرب، فتنسیرهای اصلی. تجزیه طلبان و سلطنت طلبان و مجاهدین بوده اند، بطوریکه این گروهها از جمع آوری اعانت آنها ثروت هائی معادل بعضی از آیت الله ها در حسابهای بانکیشان اندوخته اند.

ولی در مراحل بعدی، دولتهای غربی، بطور قنونی و با تصویب پارلمان و گنگره، بودجه هائی در اختیار آنها برای مبارزه در داخل ایران قرار خواهند داد. این گروهها که هیچگونه محبوبیتی در میان مردم ایران ندارند، با تبلیغ و اشاعه ارتباطات دروغین که خودشان با هوچیگری درست میکنند و سازمانهای امنیتی غرب نه میتوانند و نه وسیله ای دارند که آنها بفهمند و تأیید کنند، تشکیلاتشان را واجد شرایط برای دریافت اعانت و وام های بلا عوض در آینده می کنند.

ایرانیان متحد که هیچ پایگاهی در خارج از ایران ندارد و طبق مرامنامه اش هموطنان ایرانی آن در برون مرز هیچگونه نقشی در حکومت آینده ایران نخواهند داشت، به اینگونه اعلام موجودیت کرده و فقط در زمان پیگیری و احساس امنیت در داخل ایران شروع به معرفی اعضای خود را خواهد کرد.

چون ایرانیان متحد احتیاجی به اعانت کشورهای خارجی ندارد و نیروی خود را از مردم سلکن ایران بدست میآورد، لذا نیازی ندارد امضا در خارج از ایران جمع کند.

همینقدر که ایرانیان فرهیخته، ایرانیان متحد و مرامنامه آنها را شفاهاً تأیید کنند کافیهست.

تاریخچه مثلث نکبت:

از زمانیکه سلمان پارسی، سوار بر خر، برای نابودی فرهنگ و تمدن ایران وارد تیسفون شد تا آن موقع که آیت الله خمینی با هواپیمای ار فرانس برای استقرار دوباره حکومت اسلامی وارد تهران شد، بیشتر از سیزده قرن میگذرد. شلید اگر کسی از سلمان می پرسید، بعد از این همه سال که به ایران برمیگردد چه احساسی داری؟ جوابش همان "هیچی" بود.

هزار و چهارصد سال است که ایران در بند و گرفتار در یک مثلث نکبت شده و رهئی از آن امکان ندارد مگر اینکه در ایران رژیم حاکم شود که مجری قانون اساسی تازه ای باشد و طبق قانون نمایندگان و مظاهر رئوس این مثلث نکبت به حکومت ایران راه داده نشوند.

گوشه های این مثلث نکبت عبارتند از: دیکتاتورهای تاجدار، دیکتاتورهای عمامه دار و جانیان بی عمامه. و در ادبیات هزار ساله ایران آنرا شیخ و شاه و شحنة خوانده اند.

هزار و چهارصد سال پیش اعراب بیابانگرد، اسلام را وسیله کردند که دیکتاتورهای عملمه دار و جانیان بی عمامه را بر ملت ایران حاکم کنند. چهارصد سال مبارزه آزادیخواهی ایرانیان به جایی نرسید تا که جنایتکاران دیگری از شرق، ترکان مغول، ایران را از ستر عملمه داران همراه با بزرگترین کشتار در تاریخ این سرزمین نجات دادند. ولی همین ترکان که ذاتاً مثل اعراب حرفه اشان زد دی، غارت و زن بارگی بود، وقتی در این سرزمین پهناور مستقر شدند از فلسفه حکومت عملمه داران خوششان آمد و راس سوم مثلث نکبت شدند. به این ترتیب از زمان مغول تا کنون، ایران ما بین این سه گروه دست به دست می گشته است.

جالب است که در طول تاریخ هر سه این گروه، کمک و یاری رسان همدیگر بوده

و این روند تا سال 1357 ادامه داشت. ولی در شرایط زمانی جنگ سرد و موقعیت سوق الجیشی ایران و از همه مهمتر دیکتاتوری پهلوی، برای تکمیل از بین بردن تمام زیربنای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، عمده داری آن دو راس دیگر مثلث نکبت را از میدان بدر برده و حکومت مطلقه عمده داران را برقرار نمود.

عمامه دار بزرگ، صاحب تاج را با رای مردم از ایران بیرون کرد. عمامه دار بزرگ، همچنین فقیهان مسلح بی عمامه را بعد از استفاده ایزاری برای رسیدن به قدرت از ایران بیرون انداخت، تا که در خارج به خیال خودشان بر علیه عمامه داران مبارزه کنند. فراموش نمی کنیم: قبل از بروز اختلافات، آقای خمینی در تعریف آقای مسعود رجوی او را فقیه تر از خیلی حجت الاسلامها دانسته و آقای رجوی هم آقای خمینی را قائد اعظم خطاب می کرد. اختلافات از آنجا شروع شد که آقای رجوی ضمن تبریک به آقای خمینی در مورد اعدامهای اول انقلاب، معترض بود که این کشتارها بسیار ناچیز است. قبل از گروگانگیری توسط دانشجویان پیرو خط امام، مجاهدین حمله به سفارت و گروگانگیری مشابهی انجام داده بودند که دولت به دستور خمینی سفارت آمریکا را از وجود ایشان پاک سازی کرد. با شروع جنگ و اخراج بنی صدر مجاهدین جنگ مسلحانه با رژیم و اتحاد با صدام حسین را شروع کردند. مبارزه گروهای مختلف چه خودجوش و چه دارای تشکیلات سیاسی در خارج از مرزهای ایران بیشتر از سی سال است ادامه دارد. ولی فعالیت طرفداران سلطنت پهلوی پس از یک سکوت بیست و یکساله، از سال 2001 بعد از غیرقانونی شدن مجاهدین در آمریکا و اروپا شروع شد. عمامه داران حاکم بر ایران هر جنبش و اعتراض داخلی را با وجود آنکه هیچ ربطی به مجاهدین و سلطنت طلبها ندارد، به آنها منتسب میکنند تا طبق قوانین خودشان بتوانند مردم را سرکوب کنند.

در هر تظاهرات ملیونی مردم ایران و چه بسا جشن و اعتراض مردم، سر و کله

چند نفری از طرفداران این دو فرقه پیدا میشوند و با بلند کردن چند عکس در مقابل جمعیت و فیلمبرداریهای مونتاز شده در خارج، بشکل مشمنز کننده ای خودشان را قاطی جنبش و اعتراضات مردم ایران می کنند و ساکنان لوس آنجلس هم از دنیا بی خبر فکر می کنند خبری شده و دلشان را خوش می کنند.

در این هزار و چهارصد سال، ایران در دورانهای بسیار کوتاه طعم آزادی و پیشرفت را چشیده ولی هرکدام از این دورانه سه چهار سالی بیشتر نبوده است.

وقت آن رسیده ایرانیانی که خارج از ایران زندگی میکنند و از موهبت آزادی بیان برخوردار هستند، تعارفات تاریخی را کنار بگذارند و کمی تامل کنند و ببینند اگر روزی به کمک مردم مبارز در داخل ایران که در بند رژیم حاکم هستند، ایران نجات پیدا کند، چگونه رژیمی بپدید در ایران حاکم شود؟

آیا تاج را برس کسی باید گذاشت و یا حکومت عدل علی را در ایران مستقر کرد؟

بعد از آغاز جنبش سبز مردم ایران در سال هشتاد و هشت، دیگر شکی باقی نمانده که این رژیم در بستر مرگ است و فقط با تزریق مرفین فروش نفت و پرداخت جیره به مزدوران داخلی و خارجی سالهای آخر حیات خود را می گذراند. از حالا مردم ایران باید خود را آماده تغییر حکومت بکنند تا آنکه ریاکاران سالوس دوباره انقلاب ملت ایران را به سرقت نبرند.

ما می دانیم که این رژیم ولایت فقیهی را نمی خواهیم. ما می دانیم که این قانون اساسی که یک کتاب شرعیات است را نمی خواهیم. ولی آن قانون اساسی را که می خواهیم ننوشته ایم، تا رژیم ایده آل آینده مملکت خودمان را تعریف کرده باشیم.

بزرگان ایران در این هزار سال گذشته، با ما در این قرن بیست و یکم همدرد بوده و در تمام آثارشان همان شعارهای اعتراضی ما را در سالهای اخیر، یا در ایهام ویا بی پرده بر ایمان نوشته و به ارث گذاشته اند.

وقتی فرّه ایزدی از جمشید کناره گرفت و مردم از اطراف او پراکنده شدند، ضحاک بر او چیره شد و در هزار سال حکومت ضحاک، مثل رژیم کنونی در ایران:

پراکنده شد کام دیوانگان	نهان گشت کردار فرزنانگان
نهان راستی آشکارا گزند	هنر خوار شد جادویی ارجمند
به نیکی نرفتی سخن جز به راز	شده بریدی دست دیوانگان دراز

اعتراض اول کاوه آهنگر به ضحاک مثل اعتراض "رای من کو" فقط با تقاضای آزادی فرزندش از زندان شروع شد. ولی وقتی مردم به دنبال کاوه براه افتادند، سرنگونی ضحاک را خواستار شدند. در این جنبش مردم درفش کاویان را برافراشتند،

چه اندر شب تیره خورشید بود جهان را از او دل پر امید بود

درفش کاویان. امروز ما ایرانیان، درخواست استقرار قوانین عادلانه در مملکت است.

سپاه فریدون به سپهسالاری کاوه آهنگر، در زیر درفش کاویان از اروندرود گذشت و حکومت ضحاک را سرنگون کردند. ندائی از سروش خجسته آمد که ضحاک را مکش!

به فرمان سروش خجسته او را در دره ای تنگ در دماوند آویختند.

فریدون تختگاه ضحاک را از بُن ویران نکرد.

ولی دستور داد تا آن را به شیوه ای شایسته دور از پلیدی ها آرستند.

بعد از مبارزات بدون خشونت و پیروزی جنبش مردم ایران، نباید سران این رژیم اعدام بشوند. بلکه آنان را باید مجبور کرد که خاطرات جنایات خود را

بنویسند. تمام آثار تبلیغاتی و مقبره ها باید حفظ شده و بعداً تبدیل به موزه برای نشان دادن جنایات علیه بشریت و مردم ایران بشوند.

در سال 1357 نسلی که امروز بالای پنجاه سال سن دارند، به امید ایرانی بهتر، با یک اکثریت مطلق، رژیم دیکتاتوری پهلوی در ایران را سرنگون کردند تا آزادی، حکومت قانون و عدالت اجتماعی را در مملکت مستقر کند.

این اکثریت خوشبین هرگز تصور نمی کردند روزی باید اشتباهات خود را به نسل بعدی توضیح بدهند که چطور فریب خورند.

فقط به این بریده روزنامه های همان سال 57 نگاه کنید و ببینید چگونه گول خوردیم.

The collage consists of several newspaper clippings from 1978, with red boxes highlighting specific headlines and dates:

- Top Left:** "اولین مصاحبه امام خمینی با خبرنگاران ایرانی" (First interview of Imam Khomeini with Iranian journalists). Main headline: "امام خمینی: در حکومت اسلامی دیکتاتوری وجود ندارد" (Imam Khomeini: Dictatorship does not exist in Islamic government). Date: "کیهان ۳ بهمن ۵۷".
- Top Right:** "آب و برق مجانی میشود" (Water and electricity become free). Date: "کیهان ۸ اسفند ۵۷".
- Middle Left:** "دکتر محمد مکر: جمهوری اسلامی با حکومت مذهبی تفاوت دارد" (Dr. Mohammad Mokr: Islamic Republic is different from a religious government). Date: "کیهان ۱۹ بهمن ۵۷".
- Middle Center:** "امام خمینی: رئیس کشور نخواهم شد" (Imam Khomeini: I will not become the head of the country). Date: "کیهان ۳ بهمن ۵۷".
- Middle Right:** "شاهزاد" (Shahzadeh). Main headline: "مازکسیست هادر ابوز عقیدها زانند" (Mazkhist Hader Abuz-e-Aqida Zanand). Date: "کیهان ۹ بهمن ۵۷".
- Bottom Left:** "خانه خرید، همه را صاحب خانه می کنیم" (Buy a house, we will make everyone a homeowner). Date: "کیهان ۱۲ بهمن ۵۷".
- Bottom Center:** "حکومت اسلامی حکومت عقیده است" (Islamic government is a government of belief). Date: "کیهان ۳ بهمن ۵۷".
- Bottom Right:** "دکتر سنجابی" (Dr. Sanjabi). Main headline: "محتوی جمهوری اسلامی دموکراتیک است" (The content of Islamic Republic is democratic). Date: "کیهان ۱۳ بهمن ۵۷".

Other visible headlines include "حقوق ملت گرفت فقط به خود" (We took the rights of the nation only for ourselves), "امام: روحانیون نباید رئیس جمهور شوند" (Imam: Clergy should not become presidents), and "چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۵۸" (Thursday, 21 Azar 1358).

نکر این مصیبت دردی را دوا نمی کند. باید چاره اندیشید.

حدود هزار سال پیش، قبل از آمدن مغولها، رازی، از بزرگترین عالمان ایران و یکی از نوایغ در سطح جهانی، اولین کسی بود که کتباً و علناً برای مبارزه با عمامه داران و جانپان بی عملمه، منکر وحی و نبوت شد.

این روزها فقیه بی عمامه ای بنام سروش قسمتی از گفته های رازی را تکرار می کند. او بعد از براه انداختن انقلاب فرهنگی اسلامی در ایران بکمک خمینی، بعد از سی سال کمی براه راست آمده و در دانشگاه مریلند تدریس فقه میکند. باید کتابها در باره رازی، این دانشمند ایرانی نوشته شود ولی کشفیات او در علم طب و شیمی او را در ردیف مشاهیر جهان قرار داده است.

اغراق نیست اگر گفته شود او گشاینده درها بسوی روشنگری، حدود ششصد سال قبل از مارتین لوتر و دکارت و سایر عالمان مغرب زمین بوده است.

هرچند کشفیات او حفظ گردید و بعداً سرآغاز علوم طب و شیمی شدند ولی آثار فلسفی او سوزانده شد و آنچه از او میدانیم به دلیل انتقاد و تکفیر از طرف همدوره اش ناصر خسرو قبادیانی است.

ناصر خسرو خود جزء بزرگترین شاعران و نویسندگان ایرانی است که به مقتضای دوران، شریعتمدار و مورد احترام عمامه داران و بی عمامه ها بوده و هست.

ولی همین ناصر خسرو قبادیانی، بعد از سالها مسافرت و کسب تجربه و نوشتن آثاری ماننکار، در اواخر عمر، تجربه خود را که وصف الحال سی و سه سال قبل ماست در یک قصیده طولانی شرح میدهد:

وز مال شاه و میر چون نومید شد دلم زی اهل طیلسان و عمامه و ردا شدم
جز درد و رنج چیز نیلمد به حاصلم زان کس که سوی او به امید شفا شدم
از شاه زی فقیه چنان بود رفتتم کز بیم مور در دهن اژدها شدم
بله، "از بیم مور در دهن اژدها شدیم". این خلاصه انقلاب 57 ایران در یک جمله است.

حالا عده ای که در همان سالها با ملیاردها ثروت بدست آمده در دیکتاتوری پهلوی به لوس آنجلس و یا شهرهای تفریحی دیگر دنیا رفته و زندگی مرفهی

دارند، این روزها سربلند کرده و با بوق و کرنا خودشان را انقلابی معرفی نموده و افتخارشان اینست که از روز اول مخالف رژیم خمینی بوده اند و ملت کور و کچل ایران اشتباه کردند که یکپارچه رژیم پهلوی را سرنگون نمودند. این را باید همه بدانند که اهریمن هیچ وقت چهره اهریمنی اش را برای رسیدن به قدرت نشان مردم نمی دهد.

دیگران هم به اشکال گوناگون سعی کرده اند که اهریمن را بما نشان دهند. آیت الله شریعتمداری، آیت الله منتظری و خیلی دیگر از این آیت الله ها نمونه های معاصر ما هستند که مثل ناصر خسرو قبادیائی در آخر عمر اهریمن را شناختند و به اشتباه خود اعتراف کردند. این قابل احترام است که آنها لااقل در آخر عمر به اشتباه خودشان اعتراف کرده از ملت معذرت خواسته اند. در حالیکه دزدان و جنایتکاران قدیمی در کمال پُروئی، کتاب می نویسند و برایشان شاهکارنامه و بیوگرافی منتشر می شود و هنوز دورانی که این مصیبت را بر سر ایرانیان آورد با آه و حسرت بعنوان دوران طلایی یاد می کنند.

ولی در مبارزه ایرانیان که بیش از هزار و چهارصد سال بطول انجامیده، و نمونه آن دوازده قرن پیش با مجاهدت ابو مسلم خراسانی، خلیفه ستمکاری عزل شد تا خلیفه جنایتکار دیگری جانشینش بشود، هر بار که بدی را سرنگون کردیم، بدتری ریاکارانه جایش نشست، شاید به این دلیل که ما ایرانیان میدانیم چه چیز را نمی خواهیم ولی آنچه را که می خواهیم بطور مستند اعلام نمیکنیم و در نتیجه ریاکاران سالوس بعد از پیروزی ملت ایران، انقلاب مردم را بسرقت می برند.

جنبش ملت ایران در سال هشتاد و هشت بالاخره پیروز خواهد شد. باید از حالا بدانیم و آنرا بنویسیم و ثبت کنیم و فریاد بزنیم که چه می خواهیم. آنچه را که خواهیم گفت، عملمه داران و بی عمامه ها حتماً مستمسک قرار خواهند داد که این یکی ضد دین است. همانطوریکه آیت الله شریعتمداری و یا منتظری راهم به همین اتهام در چهاردیواری خانه خودشان تا دم مرگ زندانی کردند.

آنچه که گفته خواهد شد اینست که نباید دین را دکان کرد. و با بی آبرو کردن دین مردم را لامذهب و حکومت کرد.

چه کسی قبول خواهد کرد، کسی که در کنار صدام حسین در رادیو فریاد می زد: آتش، آتش، آتش، تا بروی فرزندان ایرانی که از مرزهای ایران دفاع میکردند بمب بریزند، امروز با روسری سبزش می خواهد به کمک نئوکانه‌های آمریکائی در ایران حکومت عدل علی برقرار کند؟

زدان و رشوه خواران دوران "خدایگان بزرگ ارتشداران تاجدار" که عامل اصلی به قدرت رسیدن عمامه دار بزرگ بودند (به تنگدین مهندس بازرگان مرحوم)، بعد از آنکه قباحت دزدی و رشوه خواری در این حکومت آخوندی از بین رفته و آیت اللهی نیست که کمتر از یکی دو میلیارد دلار ثروت در خارج از ایران اندوخته کرده باشد، آن یکی رهبرشان برای مظلوم نمائی در برنامه "پارازیت" در صدای آمریکا اعتراف می کنند که چهل سال پیش فقط شصت و پنج میلیون دلار در خارج اندوخته است. این درحالیست که سرکار علیه ختم فریده دیبا در صفحه آخر کتاب "دخترم فرح" این ثروت را حدود دو میلیارد دلار ذکر کرده و شایعات در اوائل انقلاب تا بیست میلیارد دلار هم دهن به دهن می گشت.

اصلاً بحث ما شصت پنج میلیون و یا دو میلیارد و بیست میلیارد نیست. حتی چند هزار دلار هم غیر قانونی و نباید چنین می بوده.
به قول حافظ:

عیب درویش و تو انگر بکم و بیش بدست کاربرد مصلحت آنست که مطلق نکیم

ولی می شود سوال کرد: با این شصت و پنج میلیون دلار در این سی دو سال گذشته چه کرده اید؟ حتی اگر کم‌ها و اخاذی بیشتر از این هم از پادشاه عربستان و امیران عرب دیگر را نادیده بگیریم.

دیگر اینکه ارزش شصت و پنج میلیون دلار در چهل سال پیش شاید معادل چندین

میلیارد دلار امروز است.

موضوع مشمئز کننده دیگری که مطرح میکنند، مقایسه کارهای عمرانی در رژیم پهلوی و جمهوری اسلامی است. درحالیکه از جهت مقایسه اقتصادی بین رژیم تاجی و عمامه ای باید قبول کنیم باوجود تمام محدودیتها، جاده و سد و نیروگاه و تونل و آبادانی به مقتضی موقعیت زمانی در این رژیم بیشتر از رژیم پهلوی بوده است. دیگر اینکه کارهای عمرانی را مردم انجام میدهند نه دیکتاتورها. در آنصورت نگاهی باید کرد به کارهای عمرانی در امارات عربی، قطر و عربستان که تحت رهبریهای داهیانیه رهبرهای عیاش این کشورها انجام شده.

تمام ساختمانهای زیبا و ماشین های گران قیمت در دبی، ارزش یک انتخابات آزاد که در دهی در هندوستان انجام میگردد را ندارند. خلاصه اینکه فرقی بین این سه دسته در مال اندوزی نیست، تنها تفاوت اینست که یکی از آنها مخالف روسری برای زنان است و با موسیقی و تفریح مخالفتی ندارد.

آیا اگر روزی رژیم جمهوری اسلامی اجازه برداشتن روسری را بدهد و موسیقی و سینما و تفریحات جوانان آزاد شود چه فرقی بین رژیم جمهوری اسلامی و رژیم پهلوی خواهد بود؟
پس تفاوت کجاست؟

فرقی بین تاج و عمامه و روسری سبز نیست.
هرسه رؤس نکبتی هستند که ایران در طول تاریخ به آن گرفتار بوده است.

از هزار سال پیش سرزمین ایران دوباره شاهد تولد شعرا و نویسندگانی میشود که خواندن آثارشان همیشه بر ایمان تازگی دارد.
این تولد دوباره، بعد از دویست سال تسلط قهریه و سوزاندن و نابودی فرهنگ ایران توسط قبایل بیابانگرد شبه جزیره عربستان بود.

میگویند: غلط رایج در زبان، غلط نیست.

این روزها واژه ای هست بنام "تمدن اسلامی". این واژه هر بنای تریخی، هر کشف علمی و هر اثر هنری و دست آوردهای مردم خاورمیانه بعد از اسلام را منتسب و دست آورد اسلام دانسته و آنرا تمدن اسلامی می نامند. گویی که این سرزمین بیابانی خالی از سکنه بوده و عده ای عرب به آنجا رفته و تمدن اسلامی را بنا نهاده اند.

یا آنطور که آقای خمینی گفتند: "ایرانیان مثنوی وحشی بودند که عده ای عرب مسلمان آنها را متمدن کردند". بهر حال نوار و ویدئوی این اظهارات موجود است که نشانگر احساس وطن دوستی این فرقه نسبت به ایران و این سرزمین است.

قبل از بحث در این باره خوبست بدانیم که ایران از زمان کورش تا یزدگرد حدود هزار سال رقیب دو امپراطوری یونان و روم بوده. در این هزار سال، صدها فیلسوف و دانشمند و شاعر و نویسنده در یونان و روم می زیسته اند که آثارشان زیر بنای تمدن غرب شده است.

حالا سوال اینست: از چند نفر دانشمند، نویسنده و شاعر که در این هزار سال در سرزمین ایران می زیسته اند می توان نام برد؟

مگر نه اینکه این اعراب تازه مسلمان شده بودند که ریشه تمدن ایران را بمدت پنجاه سال که فتح ایران و کشتار ایرانیان توسط آنها طول کشید، این تمدن را با به آتش کشیدن کتابخانه ها و کشتن هر نویسنده و عالم و شاعر و فیلسوفی از بین بردند.

آیا کسی می تواند منکر نامه های سعد و قلس و خالد ابن ولید، فاتحان ایران و مصر به عمر و جواب او بشود؟

بهمین دلیل اثری از حتی دو سه ایرانی در هزار سال همزمانی با تمدن یونانی و رومی در ایران دیده نمیشود.

ولی همین تمدن ریشه کن شده و آتش زده شده توسط اعراب، از میان خون و خاکستری که در ایران بزمین ریخته شده بود آهسته در این سرزمین نشانه های تمدن ایرانی جوانه زد.

ایرانیان که نمیتوانستند همانند آنچه که در اسپانیا اتفاق افتاد با پشتیبانی مسیحیان سرزمین اروپا، اعراب را به آنطرف جبل الطارق عقب برانند، با اختراع تصوف و تشیع موفق شدند دین جدیدی درست کنند که بظاهر اسلامی بود، ولی با توجه به آئین و دستورات اولیه اسلام شرک و خلاف سنت رسول الله میباشد و به این وسیله با دینی که به زور شمشیر به آنها تحمیل شده بود به مقبله پردازند.

هرچند که مبارزه با دین سنتی اسلام، در تونس و پس آن در مصر با نهضت فاطمیه شروع میشود، ولی بعداً در ایران به اسماعیلیه تبدیل شد و دهها شاخه دیگر شیعه و تصوف در تمام سرزمینهای ایران زمین شروع به رشد کرد.



نگاهی به نقشه بالا، تجمع مراکز شیعه نشین (خاکستری پررنگ) در پهنه گسترده جهان اسلام (خاکستری)، نقاطی را که ایرانیان مبارزه با دین تحمیلی را شروع کردند نشان میدهد. قبایل شبه جزیره عربستان طی بیست و هفت جنگ در مدت هشت سال بعد از هجرت حضرت رسول به مدینه متحد و مسلمان میشوند. ولی بعد از رحلت حضرت محمد، مردم شبه جزیره عربستان اکثراً از اسلام روی برگردانیده و مرتد شدند. لذا تمام دوران خلافت ابوبکر به جنگ داخلی در عربستان سپری شد تا این

قبایل دوباره به اسلام باز گردند.

بعد از مرگ ابوبکر، جانشین او عمر به منظور یکپارچگی این قبایل متحد شده عرب که حرفه ای جز جنگ و غارت نمیدانستند باید به امپراطوری ضعیف شده ایران و رم برای غارت حمله میبردند.

این بیست و چند قبیله متحد شده زیر پرچم اسلام بعد از مسلط شدن بر ایران و کشتن تمام بزرگان و سوزاندن کتابخانه ها و غارت ثروت امپراطوری، برای اداره مملکت محتاج ایرانیان بودند. چون نه سابقه مملکت داری داشتند و نه آیین جدید آنها دستوراتی برای اداره کشور داشت.

از ابتدای حکومت بیابانگردان بی تمدن، ایرانیان دستگاه خلافت را بشکلی اداره میکردند. خلیفه بلند پرواز اموی میگوید: "از ایرانیان شگفت دارم، هزار سال حکومت کردند و ساعتی به ما محتاج نبودند، و ما صد سال حکومت کردیم و لحظه ای از آنها بی نیاز نشدیم".

از قرن سوم و چهارم، بعد از دویست سال سکوت، حکومت های مستقل ایرانی تشکیل و زبان فارسی از میان خاک و خون و خاکستری که اعراب بر سر مردم این سرزمین ریخته بودند سر از زمین دوباره بیرون آورد.

این درحالی بود که تمام مردم متمدن منطقه از سوری ها، لبنانی ها، مصریها گرفته تا غرب آفریقا و همچنین قسمتهای غربی ایران بزرگ (عراق، کویت، بحرین، قطر، سواحل جنوبی خلیج فارس و عمان) همه زبانشان عربی شد و نتیجتاً تاریخشان در دین و زبان عربی حل گردید. البته ضعف زبان این ملل و یا نزدیکی آنها به عربستان و زور شمشیر از دلایل عرب شدن آنان بود.

ولی اسپانیا و ایران دو استثنا بودند. اسپانیا بخاطر موقعیت جغرافیایی و حمایت مسیحیان اروپا و ایران بخاطر زبان و ریشه های فرهنگی که در سرزمین ایران گسترده بود.

نام های بلند آوازه تاریخ ادب ایران بیشتر متعلق به قرون سه تا نه شمسی است. بعد از آنکه شیعه در دوران شاه سلطان حسین صفوی درباری شد و آخوندها به قدرت رسیدند، روند انحطاط ایران شروع شد و تا به امروز ادامه داشته است. در دوران اقتدار آخوندهای شیعه، به ندرت ادیبی از این سرزمین سر بلند کرده

است.

از دوران شاه سلطان حسین صفوی تا سال 1357 آخوندها در مقام دوم قدرت اجتماعی در ایران بوده اند، و در این دوران با تسلط بر شاهان بی لیاقت قاجار سیاستهای خرابکارانه خودشان را اعمال میکردند، مگر در دوران های کوتاهی بعد از انقلاب مشروطه ایران که سمبل و نماینده این قدرت بنام شیخ فضل الله نوری توسط مردم بدار آویخته شد.

به دار آویختن شیخ فضل الله نوری نشانگر بیداری ایرانیان و پاره شدن زنجیر دیکتاتوری قدیم و اسارت ملت ایران بود. ولی دو دیکتاتوری پشت سر هم این زنجیر پاره شده را ترمیم کرد.

اگر مشروطه نوپای ایران به ثمر میرسید، قدرت آخوندها توسط مردم و قانوناً کم می شد. ولی سردار سپه که برای رسیدن به قدرت و سلطنت، مجلس شورای ملی را سد راه خود می دید، در ابتدا دست به دامان آخوندها شد و با پریا کردن مجالس روضه خوانی و تظاهر به دینداری تحت حمایت آنها در چند سال اول سلطنت خود، با کشتن آزادیخواهان و بنیانگذاران مشروطه، تقریباً مجلس شورای ملی را تبدیل به یک مجلس فرمایشی کرد و بعد از آن با سرنیزه به جان آخوندها افتاد.

دلیل تنفر آخوندها از رضا شاه همین دو روئی و تغییر سیاست اوست. اگر رضا شاه درخت نوپای مشروطه را از تنه قطع نمی کرد، مجلس برخاسته از مردم ایران به مرور و طبق قانون قدرت آخوندها را در اجتماع به حداقل رسانیده و آنها را در جای درستشان یعنی مساجد مستقر میکرد.

بعد از شهریور 1320 و سرنگونی دیکتاتوری رضا شاه تا کودتای 28 مرداد 1332، در این دوازده سال، ایران شاهد یک دوران بازگشت به دموکراسی نسبی می شود چون شاه جوان و تحصیل کرده سوئیس، محمدرضا شاه پهلوی، هنوز تبدیل به یک دیکتاتور نشده بود.

مطبوعات آزاد و چند دوره انتخابات آزاد مجلس شورای ملی، به روی کار آمدن دکتر مصدق و ملی شدن نفت از دست آوردهای انقلاب مشروطه در این دوران کوتاه دموکراسی در ایران بود.

درخت بریده شده مشروطه توسط رضا شاه دوباره جوانه زده و مردان بزرگ سیاسی در این دهه پربار تاریخ معاصر ظاهر شدند.

ولی عمامه داران و فقیهان بی عمامه بیکار ننشسته و نمونه جنایت آنها قتل کسروی در سال 1324 در کاخ نوپای دانشگاه تری ایران بود.

یکی دیگر از میوه های این دوران نمکراسی به روی کار آمدن دکتر محمد مصدق و همفکران او مثل دکتر فطمی، وزیر خارجه او بود که این دوران طلائی با کودتای 28 مرداد 1332 به پایان رسید.

نقش سازمان سیا و سرویس امنیتی انگلیس و آیت الله کاشانی در این کودتا جزء مستندات تاریخ معاصر ایران است که دیگر نیازی به بحث ندارد.

از آنجهت که دو راس مثلث نکبت ریشه در خرافات بینی دارد، لذا باید اول دین را شناخت:

اگر بگوئیم خداوند در چهارده و هشت دهم ملیارد (با تصحیح یک ملیارد) سال پیش انفجار بزرگ، یعنی "بیگ بنگ" را بوجود آورده، میتوان قبول کرد که تکامل کائنات را در این چندین ملیارد سال بعهدہ قوانین فیزیک و مکانیک گذاشته باشد.

خداوند بعد از ملیاردها سال، در این کائناتی که دانشمندان عرض آنرا تا یکصد هشتاد ملیارد سال نوری تخمین زده اند (فاصله زمین تا خورشید حدود هشت دقیقه نوری است)، همین دو سه هزار سال گذشته به این نقطه بسیار بسیار کوچک از کائنات، یعنی کره زمین، آنهم در یک محدوده کوچکتر بین کنعان و مکه و بصره آمده و برای رفتن به بهشت موعودش دستوراتی صادر نموده است. از قوانین همورایی و سه فرمان زرتشت و ده فرمان تورات گرفته تا نصایح بودا همه و همه، به گفته پیامبران، برای رستگاری و رفتن انسان به بهشت بوده است. چه جنگها، نسل کشی ها، جنایات و عذابی انسانها در طول تاریخ متحمل شده اند تا راههای بهتر برای رفتن به بهشت به آنها نشان داده شود.

وقتی صحبت از دین و خدا می شود به باور مردم خاورمیانه دین یعنی همین یهودیت و مسیحیت و اسلام. گوئی که مردم سایر نقاط دنیا در ابتدای خلقت وجود

نداشتند و خداوند بعد از هزاران سال به همین محدوه کوچک از زمین آمده است. بنابر این اگر کورشی نبود که یهودیان اسیر را آزاد کند تا به اورشلیم بروند و تورات را بنویسند و اگر کمک و همراهی شاهان هخامنشی نبود تا کتاب عهد عتیق تکمیل شود و یهودیت زنده شود، از کجا عیسی مسیح که خود یک خاخام یهودی بود، برای مبارزه با ظلم رهبان یهودی قیام میکرد و از کجا آیات زیبایی مکی که همگی بلزنگری به تورات و انجیل است، نازل میشد؟

حتی بعضی از تاریخ نویسان ساختمان مکعبی مکه را که با معبد زرتشتی شباهت دارد، به مهاجران زرتشتی نسبت داده اند.

بنابراین میتوان ادعا کرد که پدر سه تمدن یهودی و مسیحی و اسلامی، اگر بتوان نام تمدن برآن نهاد، کورش، بنیانگذار تمدن ایرانی بوده است. تمدنی که هزار سال هم طراز و رقیب و همتاز دو تمدن یونانی و رومی نیز بوده است.

با این شناخت از دینی که این دو راس مثلث نکبت آنرا دکان کرده اند تا حکومت کنند به این نتیجه می رسیم که هرچند هیچ تاجداری بعد از کورش نتوانسته لیاقت مقایسه با او را داشته باشد، ولی لا اقل میتوان اذآن نمود که تاجداران برای حکومت بهتر از عمامه داران و فقیهان بی عمامه ها هستند.

اما همین تاجداران که به مراتب بهتر از عمامه دارها و بی عمامه ها بوده اند در طول تاریخ بعد از کورش در این دوهزار و پلصد سال تعداد خوبایشان از تعداد انگشتان دست هم کمتر است.

سرزمین ایران بزرگ از زمان شروع کشاورزی، یعنی حدود ده هزار سال پیش، تا زمان ایجاد اولین تمدنها در هند و بین النهرین و مصر، حدود چهار هزار سال پیش، در مسیر ارتباطی این تمدن ها قرار گرفته، و خود از بوجود آورندگان این تمدنها بوده است.

ساکنان سرزمین ایران به درستی میتوانند ادعا کنند که اجدادشان هدایای ارزنده ای به بشریت تقدیم کرده اند.

باید توجه کرد، در اینجا وقتی میگوئیم سرزمین ایران، منظور مرزهای ایران کنونی و خطوطی که استعمارگران برروی نقشه های جغرافیائی ترسیم کرده اند

نیست. آنچه که از سرزمین ایران بزرگ باقی مانده همین محدوده جغرافیائی ایران کنونی است که عده ای سوسمار و شیر شتر خور و نوانگان چنگیز و تیمور حتی چشم طبع به این محدوده کوچک ایران خودمان دارند. فرمان کورش، نقطه عطفی در تاریخ بشریت، هدیه ایرانیان به مردم جهان است که شعر: "بنی آدم اعضای یک پیکرند، که در آفرینش زیک گوهرند" به آن استوانه گلی جان دمیده است.

ولی چه بر سر این سرزمین آمد که در زمان تولد دوباره اروپا و رنسانس، این چنین به پائین ترین نقطه فرو رفت؟

بعضی از ما ایرانیان بی جهت موقع خواندن حمله اسکندر متأثر میشویم. این واقعه در 2300 سال پیش خرابی بی شماری بیبار آورد ولی همانطور که حکومت‌های بافرهنگ میتوانند کمتر از ده سال شهرهای با خاک یکسان شده را دوباره بسازند، آن خرابیها توسط بازماندگان اسکندر، سلوکیان، که ایرانی شدند، شلاید بهتر از گذشته هم بازسازی شد تا جائیکه چندین سال بعد از آن، دوره ساسانیان نمونه دیگری از فرهنگ پر بار این سرزمین شد. ولی ریشه کن کردن یک تمدن با کشتار دانشمندان و نویسندگان، نابودی کتاب و کتابخانه‌ها و تحمیل زبان اجباری عرب که با حمله تازیان به ایران به وقوع پیوست از ایرانیان نسل جدیدی بوجود آورد.

فردوسی در آخر شاهنامه، تاریخ چند صد ساله ایران را بعد از حمله اعراب در چند بیت خلاص کرده است:

چو با تخت منبر برابر کند	همه نام بوبکر و عمر کنند
شود بنده بی هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید بکار
از ایران وز ترک وز تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخنها بگردار بلزی بود
همه گنجها زیر دامن نهند	بمیرند و کوشش بدشمن دهند
چو بسیار ازین داستان بگذرد	کسی سوی آزگی ننگرد

صد ها سال بزور دین، دهقان و صنعتگر ایرانی استثمار شده و دسترنج آنها

خرج عیاشی خلیفه مسلمین میشد. در توافق های داخلی بین قبیله خودشان، سرزمینهای به غنیمت گرفته ایران را بین همدیگر تقسیم میکردند و به اصطلاح از کیسه خلیفه می بخشیدند. صلح امام حسن با معاویه که شامل پرداخت در آمد استخر (استان فارس) به امام حسن میشد، نمونه ای تاریخی از این رابطه ارباب و رعیتی بین خلیفه مسلمین و رعایای ایرانی بود. حتی وقتی قیام ایرانیان موفقی میشد و خلیفه مسلمین را از تخت بزیر می آوردند، خلیفه بدتری جانشین آن میشد. فقط فاجعه دیگری میتوانست ایرانیان را لااقل برای همیشه از زیر ننگ خلافت عرب نجات دهد که آنهم بالاخره از راه رسید.

فاجعه کشتار مغولها، با شهادت نیمی از مردم ایران و کشتن خلیفه مسلمین زیر تازیانه، در گونی، تکانی به این ملت داد.

کشتار ایرانیان به اینجا ختم نشد تا فقیه دیگری، بدون عمامه، که قرآن را از حفظ میدانست و میتوانست قرآن را از آخر به اول از حفظ بخواند، بنام تیمور لنگ، کشتارهای دسته جمعی تاریخی در این سرزمین را به پایان رسانید.

این خلاصه تاریخ ایران تا سالهای قبل از رنسانس اروپاست.

ساکنان سرزمین عربستان و حجاز، قبایل پراکنده در صحرای مرکزی و چند قبیله بزرگ در شهرهای مکه و یثرب بودند. اینها عبارت بودند از: بنی ساعده، بنی الارقم، ازد، مهره، بنی اسد، بنی الاشعر، بنی امیه، اوس، خزرج، بکر بن وائل، تمیم، ثقیف، جذام، جرهم، حمیر، خراعه، ذبیان، بنی ربیع، طی، عبد مناف، عبس، مذحج، بنی کلاب، بنی کعب، بنی کلب، بنی عوف، بنی هذیل و منسوب به آنان هذلی، بنی هلال و قریش.

هرکدام از این قبایل شامل طایفه هئی میشد.

مثلاً قبیله قریش شامل طایفه های بنی هاشم (فامیل های درجه اول حضرت محمد) و بنی امیه (فامیل های درجه اول عثمان، معاویه و یزید) و بنی عباس (خلفای بنی عباس) بوده اند. بنابراین اینها همگی نوه عموی هم بوده اند.

طایفه بنی امیه بیشتر دنبال تجارت و ثروت بودند مثل ابوسفیان که ثروتمندترین تاجر مکه بود. ولی طایفه بنی هاشم بیشتر در مقام های اجتماعی بودند مثل پدر

و پدر بزرگ حضرت محمد (ص) که پرده دار بتخانه کعبه بودند.

باید توجه داشت شهر مکه تا قبل از ظهور اسلام مرکز تجمع تمام ادیان آن زمان از بودائی و زرتشتی و مسیحی و حنیفی و بت پرست و غیره بوده است. مردم منطقه بخاطر فرار از تعصبات، محاکمات و فشارهای دینی به مکه مهاجرت می کردند. هیچ اجتماعی را در طول تاریخ نمیتوان "پلورالیست" تر (pluralist) از مکه قبل از اسلام یافت.

در چنین محیط آزاد و خصوصاً با آزادی مذهب بود که حضرت محمد، بمدت سیزده سال، بعد از بعثت و قبل از هجرت به مدینه اسلام را تبلیغ می فرمودند و آیات مکی نازل شد. بهمین دلیل در این سیزده سال به پیروان ایشان که تا پنجاه نفر هم تخمین زده میشوند هیچگونه صدمه ای وارد نشد.

بعد از هجرت و پیوستن سلمان پارسی به بیت نبی، سرآغاز نزول آیات مدنی میباشد و در ده سال بعد تا رحلت حضرت محمد (ص)، با بیست و هفت جنگ (غزوه)، عربستان مسلمان و خاندان هاشمی حکمران آن می شود.

خاندان بنی هاشم تا سال 1924 میلادی حکمران حجاز عربستان بودند. انگلیسها با ایجاد مذهب وهابی و قرار دادن آل سعود بعنوان نگهبان این مذهب جدید، تمام عربستان را به خانواده سعودی دادند و خانواده هاشمی را به اردن فرستاده و حکومت اردن را به آنها بخشیدند.

واقعی ترین و بدون چون چراترین سادات همین خاندان حاکم بر اردن هاشمی هستند. سفر رحیم مشائی به اردن هاشمی، چند سال پیش، بعنوان نماینده

جمهوری اسلامی و عرض ارادت به پادشاه اردن به آن دلیل بود که احمدی نژاد ظهور امام زمان را در آن موقع ظرف چند سال آینده پیش بینی کرده بود و طبق معتقدات شیعه، خانواده هاشمی از یاری رسانان اول امام زمان خواهند بود.

قبل از اسلام، قریش بزرگترین قبیله و اکثر صاحب منصبان مکه از این قبیله بودند. همینطور اوس و خزرج در یثرب (مدینه).

در صدر اسلام تمام خلفای راشدین و امویان و عباسیان از قبیله قریش بودند.

بنی امیه بعد از ایجاد امپراطوری اسلامی در شهر ایرانی بغداد (بغداد دهکده ای نزدیک تیسفون و به فارسی قدیم یعنی خدا داد) زیرکانه خلافت و تمام سمت های مهم را قبضه کردند و بنی هاشم را در همان مکه و مدینه نگه داشتند. بغیر از امام حسن که در مقابل صلح با معاویه به ثروتی هنگفت (پنج ملیون درهم و درآمد استخر) دست یافت، بقیه به ثروت و مقام آنچنینی نرسیدند.

ولی مبارزه بنی هاشم برای رسیدن به قدرت بعد از رحلت حضرت محمد تا غیبت صغری امام زمان و حتی بعد از غیبت کبری امام زمان توسط نواب ایشان ادامه داشته است. البته جمع آوری خمس و نکات محل در آمد بنی هاشم و نواب ایشان برای ادامه مبارزه برای کسب قدرت بوده است.

هرچند در این فمیل بزرگ (قریش) اختلافاتی برای کسب قدرت ورهبری پدید آمد ولی در زمان کشور کشائی همه با هم یکصدا و متحد بودند. بعنوان نمونه در واقعه کربلا اقوام نزدیک باهم می جنگیدند ولی از آنطرف در نبرد گرگان در زمان عثمان با وجود آنکه میگویند حضرت علی خانه نشین بود، اما امام حسین و امام حسن در این جنگ بر علیه ایرانیان شرکت داشتند. جنگی که در آن سی هزار اسیر را در گرگان گردن زدند، تا همانطور که فرمانده مسلمین قسم خورده بود: جوی خون چرخهای آسیاب را بگرداند.

بطورکلی بعد از اسلام آوردن، از تمام قبایل نجد و حجاز (عربستان) یک نیروی متحد و قوی زیر یک پرچم عقیدتی بوجود آمد.

از نظر روحیه و توان جنگی قبایل متحد شده عرب، مثل مغولها و ترکها که به چین حمله میبرند و مثل هون ها و ایوارها که به رم شبیخون میزدند، ناگهان عربها صاحب یک سلاح کشتار جمعی عقیدتی میشوند که با آن از عدن و یمن گرفته تا ایران و رم شرقی و مصر و سرتا سر شمال آفریقا را در می نوردند. همانطور که مغولها جهان را گرفتند و همانطور که بربرهای اروپا رم را تسخیر کردند، عربها تمام جهان متمدن آن زمان را فتح کردند. با این تفاوت که بربرها بعد از مدتی در تمدنهای که فتح می کردند حل می شدند.

با توجه به این تجربه تاریخی، بنیانگذار اسلام سنتی بوجود آورد، تا که مسلمانان فاتح در تمدنهاییکه تسخیر می کنند حل نشوند.

بنابراین مسلمانان در اولین اقدام، ابتدا ریشه تمدن ها را نابود میکردند. این کار شامل کشتن دانشمندان و سوزاندن کتابها و از بین بردن تمام آثار تمدن سرزمینهای تسخیر شده بود. بعد از نابودی تمام عوامل مدنیت زبان عربی را به زور بر مردم مغلوب تحمیل میکردند. به این ترتیب کمتر از یک نسل زبان مردم مغلوب عربی می شد.

انقلابیون مسلمان سال 57 در ایران سعی کردند که این سناریو را در ایران پیاده کنند. انقلاب به اصطلاح فرهنگی به مدیریت سروش و بردن بولدوزر به تخت جمشید توسط خلخالی و سخنرانی های مطهری چند نمونه از این کارهاست. هرچند شرایط با هزار و چهارصد سال پیش فرق میکرده ولی صدمات جبران ناپذیر آن برای قرنها در وجود ایران باقی خواهد ماند.

مردمان بین النهرین که مرکز کشورشان در تیسفون و متعلق به حوزه فرهنگ ایرانی بودند از سواحل جنوبی خلیج فارس گرفته تا کردستان و ترکیه و قفقاز و افغانستان و تاجیکستان، همگی جزئی از ایران زمین و متعلق به این حوزه فرهنگی بودند که نمیتوانستند در مقابل این نیروی عقیدتی نظامی منسجم و قوی مقاومت کنند. ولی عرب کردن آنها فقط در قسمتهای نزدیکتر به مرکز اسلام امکان پذیر بوده است.

خلفای بنی امیه و بنی عباس که مثل اکثریت اعراب ذاتاً مردمانی خوش گذران و اهل موسیقی و عیش و نوش بودند، ترجیح دادند در بغداد ساکن بشوند و با مصالح و برده های ایرانی آنها بسازند و تا آمدن مغولها براحتی خلافت کردند. سوریه، اردن، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی سودان و مراکش اینها همگی صاحب فرهنگهای مستقل و با سابقه ادبی و زبانی مختص خودشان بودند که ادبیات مستقل خودشان را داشتند. کتابخانه اسکندریه بزرگترین مرکز فرهنگی در طول تاریخ جهان بود که حتی امروز هم کتابخانه کنگره آمریکا در مقایسه با آن در

مقام کمتری است.

از عدن گرفته تا مراکش همه عرب شدند و بجای آن بیست و نه قبیله در نجد و حجاز بعدها بیست و چند مملکت جدید بوجود آمد که همگی تاریخ پیدایش خودشان را با همان بیست و نه قبیله عرب گره میزنند.

نقشه زیر سرحدات ساسانیان و روم شرقی با بربرهای ایوار و هون را در سال 600 میلادی، یعنی زمان ظهور اسلام نشان میدهد.



قبایل ترک مغول به چین و هند و ایران و اروپا یورش بردند، حکومت کردند و بعد از مدتی ملیت سرزمین مغلوب را پذیرفتند و در آن حل شدند. یونانیها رم را بنا کردند و بعداً قبایل، سلت و هون و ایوار به رم رفتند و در بازگشت ممالک اروپائی را ساختند.

ولی این بیست و نه قبیله عرب نجد و حجاز با سلاح دین تمام کشورها مقوحه را عرب کردند بجز ایران و اسپانیا.

عرب ها بعد از پیروزی، اول تمام ثروت های منقول و اسیران برده و کنیزان را به نسبت مساوی بین جنگجویان که در جنگ شرکت کرده بودند، و بیت المال که خرج جنگ بعدی بشود، و خلیفه در کمال عدالت و طبق قوانین اسلام تقسیم میکردند. چون انگیزه اصلی جنگجویان عرب بدست آوردن

همین غنیمتها بوده، لذا تقسیم منصفانه آنها، مفهوم عدالت را در فرهنگ اسلامی نهادینه نمود. وقتی از عدل عمر یا علی صحبت میشود، منظور تقسیم عادلانه غنائم است و وقتی از ناعدالتی عثمان میگویند، منظور آنست که او سهم بیشتری به طایفه خودش یعنی بنی امیه می داد است.

تسلیم شدگان اگر مسلمان و یا برده بشوند کشته نمیشوند و یا باید مالیات اسلامی (جزیه) بپردازند. حتی شلوار پسران را پائین کشیده و اگر موئی دیده میشد او را بعنوان مرد بالغ میکشند. زنان زیبا را تصاحب میکردند و اگر زیبا نبودند بکارگری می گماشتند. دانشمندان را می کشتند. کتابخانه ها با خاک یکسان کرده و هر کتابی را که پیدا میکردند می سوزاندند.

مردم حق تکلم به زبان خودشان را نداشته و باید عربی یاد بگیرند و فقط قرآن بخوانند. هرگونه آثار هنری را از بین میبردند مگر آنکه توانائی تخریب آنرا نداشته باشند.

بهمین دلیل است تمام مجسمه های متعلق به قبل از 1400 سال پیش از مصر تا هندوستان یا کاملاً نابود شده و یا دماغ ندارند. چون دماغ در مجسمه، آسانترین قسمت است که میتوان آنرا با یک ضربه شکست.

تخریب این آثار هنری تا قرن بیست و یکم توسط صاحبان و وارثان این اندیشه، یعنی طالبان افغانستان ادامه داشته و این عکس لحظه انفجار مجسمه بودا در بامیان را نشان میدهد. باید شکر گزار بود، که اگر اعراب قرن هفتم میلادی بینامیت میداشتند، امروز اثری از اهرام مصر هم نبود.



به این ترتیب باید بعد از گذشت چهل پنجاه سال تمام کشورهای فتح شده عرب

زبان می شدند.

ایران بعد از پنجاه سال مبارزه وقتی کاملاً تسلیم شد، تنها کشور فتح شده توسط همان بیست و نه قبیله عرب است که بعداً در مبارزات دویست ساله خودش توانست عرب نباشد و افتخار عجم بودن را کسب نماید.

هرچند عراق کنونی که مرکز ایران بود از دست رفت، ولی بدنه اصلی این سرزمین حفظ شد. والا ایران هم مثل تمام این کشورهای تسخیر شده، میبایست عرب میشد.

اگر ایرانیان در مبارزه خود شکست می خوردند و عرب میشدند، در آن صورت شاید هندوستان هم امروز عرب می بود. ولی چرا ایران عرب نشد؟

چون سرزمینی که از ایران بزرگ بجا مانده بود چه قبل از ورود آریائی‌ها و چه بعد از آن، در آن سرزمین یک قبیله زندگی میکرده بنام "مردم ایران". قبیله ای به بزرگی سرزمینی از دریای سیاه تا اقیانوس هند. قبیله ای شامل صدها فامیل و طایفه از آذری ها و کردها در شمال غرب تا تاجیکها در شمال شرق و بلوچ و یمنی در جنوب شرقی، عراق و بحرین در جنوب غربی که فرهنگ مشترکی داشته اند. کسانی که توانسته اند خطر را اختراع کنند و تاریخ را بنویسند.

این مردمان مسلماً باید دارای فرهنگی مملو از شاعران و نویسندگان و اندیشمندان و کتابخانه هائی پر از آثار هنری، ادبی و علمی بوده باشند. چگونه ممکن است ایرانیان اثری مثل کلیله و دمنه را قبل از اسلام از سانسکریت به پهلوی ترجمه کنند و مجدداً آنرا از پهلوی به عربی در بیاورند و تعداد فصول آنرا دوبرابر کنند در حالیکه چیزی از خودشان در دوران قبل از اسلام نداشته باشند.

مگر ممکن است فردوسی بدون هیچگونه سابقه بتواند چنین اثر بی نظیری بوجود آورد و یا چگونه ممکن است از میان خاکستر کتابخانه ها و قبرستان بزرگانی که قتل عام شدند این زبان شیرین دوباره زنده شود بدون آنکه در آتشی که عربها به ایران زدند تخم این فرهنگ در خاک ایران زمین نیافتاده باشد تا که میوه آن صد ها سال بعد فردوسی و عطار و حافظ و سعدی و مولانا و هزاران شاعر و نویسنده دیگر بشوند.

ابن خلدون، تاریخ نویس عرب متولد تونس، در مورد جایگاه دانش در ایران پیش از اسلام نوشته است: "جلیگاه علوم عقلي در نزد پارسیان بسیار والا بود و حیطة هاي آن‌ها بسیار گسترده بوده است. چرا که دارای حکومت‌هاي پدیدار و با شکوه بودند. گویند پس از کشته شدن داریوش به دست اسکندر و چیره شدن اسکندر به سرزمین ایرانیان و دست یافتن به کتاب‌ها و علوم بی‌شمار پارسیان، این دانش‌ها از پارسیان به یونانیان رسید.

هنگامی که سرزمین پارس فتح شد و در آن کتاب‌هاي فراوانی یافتند، سعد ابن ابی وقاص به عمر ابن خطاب نوشت و از او درباره کتاب‌ها و انتقال آن‌ها به مسلمانان کسب اجازه کرد. عمر در پاسخ به او نوشت که تا کتاب‌ها را به آب ریزد با این استدلال که اگر هدایتی در این کتاب‌ها باشد خداوند ما را به بیش از آن‌ها هدایت کرده است و اگر در آن‌ها گمراهی باشد، خداوند ما را از آن‌ها حفظ کرده است. به این ترتیب، کتاب‌ها را در آب ریخته یا آتش زدند و دانش پارسیان از دست ما رفت."

شکوفایی دانشگاه گندی‌شاپور تا زمان منصور عباسی و مدت‌ها پس از آن، به نحوی که منصور برای درمان بیماری خود به پزشکان آنجا روی آورد، نشان دهنده آن است که حتی با پذیرفتن نظریه آتش‌سوزی کتاب، دست‌کم بخشی از دانش پارس‌ها نگهداری شد و حتی آنان با ترجمه کتاب‌هاي خود به زبان عربی در نگهداری آن کوشش فراوان کردند، چنان‌که چیره‌ترین مترجمان کتاب به زبان عربی در اصل ایرانی بودند که ابن‌مقفع و خاندان بختیشوع از شناخته شده‌ترین آن‌ها هستند. مترجمان دیگری مانند حنین بن اسحاق نیز شاگرد ایرانیان بودند. از این رو، برخی از دانش‌هاي دوران باستان را باید در کتاب‌هاي عربی آغاز نهضت ترجمه جست و جو کرد.

ابن خلدون در جای دیگری از مقدمه خود می‌گوید: "جای شگفتی است که در جامعه اسلامی، چه در علوم شرعی و چه در علوم عقلي، اغلب پیشوایان علم ایرانی بودند. جز در مواردی نادر و اندک و چنانچه برخی از آنان منسوب به عرب بودند، زبانشان فارسی و محیط تربیتشان ایرانی بود." بی‌گمان آن ایرانیان

از نوادگان همان ایرانیان دانش‌پرور دوران باستان بودند.

ایرانیان صاحب جشنها ای بودند که تا به امروز جهتیان از روی جشن شب یلدا و تولد میترا کریسمس و سال میلادی را درست کردند. جشنهای نوروز، چهارشنبه سوری، مهرگان، سده و پنجم هرماه این ملت را سالی دوازده ماه در جشن و سرور که مایه زندگی است زنده نگاه میداشته است.

اینها دلالتی است که علیرغم تمام فشارها، ادبیات فارسی زنجیر بردگی زبان عربی را پاره کرد و خیلی زود نویسندگان و دانشمندان ایرانی و فارسی زبان از تاجیکستان گرفته تا بین النهرین برتری زبان فارسی را ثابت کرده اند. حتی آثار این دانشمندان به زبان جبری دوشان آنچنان شیرین است که عربها با گذاشتن ال در اول نامهای ایشان، آنها را عرب معرفی کرده و میخواهند برای خودشان کسب حیثیت تاریخی بکنند.

جای تعجب نیست که حجازی ها و وارثان آنها فقط به این دلیل که بعضی نویسندگان ایرانی آثاری هم به زبان جبری زمان خودشان نوشته اند آنها را عرب معرفی میکنند.

از همه مسخره تر: خلیج فارس را که بیش از دوهزار پانصد سال خلیج فارس بوده، اعراب که این روزها ثروتی از فروش نفت بدست آورده اند با جعل نام، آنرا بنام دیگری مینامند.

این طبیعی است که نامهای تاریخی توسط مردم بی فرهنگ و بی بنیان با احساس خود کم بینی جعل میشود. والا مردم تکراس میبایست خلیج مکزیک را خلیج تکراس می نامیدند.

آنچه در مورد ویرانگری اعراب گفته شد در مقابل مصیبتی که بر سر ایرانیان به دست بربرهای آسیای مرکزی آمد، شاید قابل مقایسه نباشد و اگر این دو مصیبت را باهم مقایسه کنیم عربها روسفید خواهند شد. شاید یکی از شوخیهای دوران بعد از تیمور لنگ این بوده که مردم در خواب دیده اند اعراب در قبر عینک آفتابی روی چشمانشان گذاشته اند، چون اینقدر ایرانیان گفته اند، نور به قبر اعراب ببارد.

باید بدانیم ریشه این لغت "ترک" که امروزه مربوط می شود به پهنه ای به

وسعت ترکیه امروزی تا مغولستان، از کجا آمده؟

ترکهای ترکیه و ترکمنستان به درستی لغت تورک را تلفظ می کنند. آنها این لغت را می نویسند (Turkey, Turkmenistan) و می گویند توورکیه و توورکمنستان (بر وزن توران)، منظورشان اینست که اجدادشان همان توورکهای آسیای مرکزی و مغولهای (Turkik) هستند. درحالیکه ترکهای خودمان که در آذربایجان و اران هستند آنرا به درستی ترک (Tork) تلفظ میکنند.

این تفکیک معنی بهتر نشان داده خواهد اگر به شاهنامه فردوسی مراجعه کنیم: در شاهنامه، فریدون شاه جهان، مملکتش را به سه قسمت، توران، ایران و روم بین فرزنداناش تقسیم کرد و بعد از کشتن ایرج، شاه ایران، به دست دو برادرش تور شاه توران و سلم شاه روم، تمام قسمت اسطوره ای شاهنامه، داستان جنگها و کشمکشها بین ایران و توران و روم میباشد. در شاهنامه ترکها (توورکها) همان تورانیان ساکنان شرق رود جیحون هستند و رومیان ملتی در غرب ایران و یا همان ترکیه فعلی هستند.

تا هزار سال قبل که شاهنامه نوشته شده، همیشه ترک به معنی مردم شرق جیحون بوده است. حکومت و یا مردمی که در ترکیه فعلی بودند رومیان شناخته می شدند. بهمین دلیل است که جلال الدین محمد بلخی که تمام آثارش به فارسی و متولد بلخ در افغانستان است و در قونیه ترکیه مدفون میباشد، به نام رومی شهرت دارد.

کشورگشائی اعراب که به آنطرف جیحون، به سمرقند و بخارا رسید، آنها کودکان ترک را به بغداد آوردند تا بعد از تربیت از آنها بعنوان نیروی نظامی استفاده کنند. همین جنگجویان ترک مسلمان بودند که بعدها دولت عثمانی را درست کردند و اعراب را مستعمره خود کردند.

ولی سیل توورکهای آسیای مرکزی بطرف ایران و غرب ایران بعد از حمله مغول و تیمور لنگ شروع شد.

اعراب بیابانگرد هرچند که کشتار بزرگی در ایران براه انداختند، ولی سخت شیفته موسیقی، هنر و ساختمانهای زیبای ایرانی شدند. هرچند تیسفون را نابود کردند، ولی دهکده ای بنام بغداد در نزدیکی تیسفون را با استفاده از مصالح و

معماران و کارگران ایرانی آنرا آنچنان بنا کردند که برای صدها سال زیباترین شهر عالم و مرکز تمدن آن زمان شد. اما تورکهای آسیای مرکزی علاوه بر کشتاری چند برابر عربها، چون اصولاً با مدنیت و شهرنشینی بیگانه بودند و از ساختمان بدنشان میآمد، علاوه بر غارت، ساختمانها را هم نابود می کردند. همین تورکهای آسیای مرکزی که بیشتر برای جنگ با امپراطوری رم به غرب فرستاده می شدند به همراه فرزندان مغولها و تورکهای آسیای مرکزی در سرزمین ترکیه کنونی مستقر شدند و دولت عثمانی را بنا نهادند. خصوصت تاریخی اسطوره ای بین ایرانیان و تورانیان، این بار تبدیل شد به جنگها بین ترکهای شیعه ایرانی و تورکهای سنی عثمانی. این جنگها که تورکها را در مرزهای شرقی مشغول میداشته، نجات دهنده اروپا بوده است. مورخین اروپائی گفته اند: اگر ایرانیان نبودند، تورکهای عثمانی مدنیت اروپا را با خاک یکسان کرده بودند. این روند بالانس قدرت در منطقه ادامه پیدا کرد تا اختراع و هابیت در عربستان توسط انگلیسها و ماجرای لورنس عربستان. و هابیت برای تضعیف شیعه نبود، بلکه در اصل برای مبارزه با دولت سنی عثمانی بود. هرچند دولت وهابی سعودی در سال 1881 در یک یورش ناگهانی به کربلا، حدود بیست هزار شیعه را گردن زدند و تارسیدن نیروهای ایران به ریاض بازگشتند. بعد از جنگ اول جهانی غریبها خواستند ریشه عثمانی را از بن برکنند و سرزمین عثمانی را بین خودشان تقسیم کنند. ولی نایغه ای بنام آتاتورک پیدا شد و کشور جدیدی درست کرد بنام توورکیه (ترکیه). تاریخ توورکیه با سلجوقیان که یک حکومت ایرانی بودند شروع می شود. آذربایجان چه در دوران اسطوره ای ایران و چه در طول تاریخ ایران مرکز مبارزات آزادیخواهی و تعداد مشاهیر آذربایجان که در راه ایران جان داده اند در این نوشتار نمی گنجد. شوربختانه بعلت سرطان جمهوری اسلامی که سرزمین ایران را در بر گرفته، تب و سرفه در مقابل این سرطان، ناچیز و بی اهمیت است و عده ای بی سواد در آذربایجان بنام پان توورک در آرزوی پیوستن به آران هستند، فقط به خاطر آنکه

ارانیها آذری صحبت میکنند که شباهتی مثل انگیزی و فرانسه با زبان مردمان
توورکیه دارد

این نام جعلی که بعلت قدرت استالین به رسمیت شناخته شد، اران است که
امروزه کشوری بنام آذربایجان نامیده می شود.

بدون آنکه از موضوع اصلی منحرف شویم لازم است از گروهی ناچیز و خیلی
بی ارزش یاد کنیم که با کمک مالی عربستان سعودی این روزها صدایشان کمی
بلند شده. این گروه باید بدانند که اران جزئی از آذربایجان و متعلق به ایران بوده
و هرچند وجه اشتراک اران با ایران زبان آذری است، ما ایرانیان معتقد به
منشور سلمان ملل و استقلال کشورهای تازه تاسیس، هرچند جعلی، هستیم و
قصد انضمام اران به سرزمین مادریش یعنی ایران را نداریم.

دیگر اینکه چند سال پیش که پان توورک بازی خیلی شدت داشت، دولت ترکیه
اقدام جالبی کرد و آن یک بررسی وسیع "دی ان ای" که ثابت شود مردم ترکیه
همان تورانیان و یا تورکهای آسیای مرکزی هستند. ولی نتایج این تحقیق علمی
آن بود که فقط سی درصد مردم ترکیه "دی ان ای" شبیه تورانیان دارند و حدود
هفتاد درصد مردم همان مردمان آناتولی قدیم که بطور تاریخی ما آنها را در قدیم
روم می نامیدیم هستند.

خوب است پان تورکها بجای این نژاد بازی های ابلهانه و کشمکشهای تاریخی به
اشتراکات فرهنگی و قومی خودمان توجه کنند و بدانند این اختلافات فقط به نفع
کسان نیست که هزاران کیلومتر دورتر از ما زندگی می کنند.

اکنون که از اشتراکات فرهنگی و قومی و نژادی گفتیم باید به کردستان بپردازیم.

به باور کردها زادگاه آشور زرتشت در اورامانات کردستان نزدیک دریاچه

ارومیه بوده است. زرتشت بعلت فشر بابلیها به شرق ایران مهاجرت می کند.

اسکندر مقدونی که می دانست در حمله به ایران نمی تواند سنگر دفاعی کردها

را درهم بکوبد مسیر طبیعی سپاهش را عوض کرد و از کنار مدیترانه دور از

کردها از جنوب سوریه فعلی به ایران حمله کرد. این خطه سرسبز ایران در

شمال تیسفون هزار سال سنگر دفاعی ایران در مقابل امپراطوری یونان و روم

بوده است تا حمله اعراب.

حدود سالهای ۱۹۱۰ پوست پاره کهنه‌ای در کاوشهای روستای «هزارمیرد» استان سلیمانیه به دست آمد که در آن چهار بند سرود به زبان کردی سره و با خط پهلوی نوشته شده است. این چهار بند شعر که به نام هر مزگان نامیده شده، یادآور حمله تازیان به سرزمین کردستان و کشت و کشتار آنان است. برابر داوری دانشمندان، این نوشته مربوط به همان آغاز هجوم تازیان است. این شعر آتشین کردی که دل را به جوش و خروش می‌آورد و مایه اندوه می‌شود، دورنمای آن روزگار را به خوبی نشان می‌دهد:

هورمزگان ره مان، ناتران کوژان

ویشان شارده وه گه وره گه وره کان

زورکاری نارب کردنه خاپوور

گناتی پاله هه تا شاره زوور

شه ن و که نیکاوه دیل بشینا

مه رد نازا تلیلوه روی هوینا

ره وشتی زه رده شت ماتووه بی که س

بزیکا و نیکا هورمزد و هیچ که س.

ترجمه به فارسی:

معبد ویران و آتش‌ها خاموش شدند

بزرگ بزرگان خود را مخفی نمود

عرب ظالم ویران کردند

روستای کارگرها را تا شهرزور (تیسفون)

زنان و دختران را به بردگی بردند

مردان دلیر در خون غلتیدند

آیین زرتشت بی سرپرست ماند

دیگر اهورامزدا به هیچکس ترحم نکرد...

کرده‌ها مسلمان شدند ولی بعثت هوای سرد و کوهستانی بودن منطقه و دشواری حرکت شتر و اینکه اعراب بدون شتر نمی‌توانستند زنگی کنند، این منطقه ایران

از دسترسی و استثمار اعراب مصون ماند.

بدین ترتیب کردها در هزار و چهارصد سال گذشته حافظ تمام آئین های ایرانی بوده اند. امروزه هم جشنهای نوروز، چهارشنبه سوری، مهرگان و سده در هیچ جای ایران بزرگ به باشکوهی کردستان برگزار نمی شود.

در آخرین تقسیم بندی و ایجاد مرزهای تصنعی با کوبیدن میخ توسط انگلیسها این استان کرد (کردستان) که هرگوشه آن مظهر ایران است، بین ترکیه، عراق و سوریه تقسیم شد.

جنایات دولت عثمانی، صدام حسین، حافظ الاسد و توریه در کردستان برکسی پوشیده نیست. در دوران پهلوی، سیاست جلوگیری از تدریس زبان کردی را اگر بشود ظلم محسوب کرد، معلوم نیست اعمال توریه و سوریه و عراق را چه میتوان گفت. اما در رژیم جمهوری اسلامی که درجه ظلم به تمام ملت ایران به طرف بی نهایت میل میکند، لذا مقایسه ای بین مردم قم و اصفهان و کردستان نمی توان کرد.

طبق آمار و شواهد تاریخی، بعد از کشتارهای اول انقلاب توسط رژیم جمهوری اسلامی، کردستان رکورد دار در تحمل جنایات رژیم بر علیه مردم نیست.

بر عکس مردم کردستان بعثت اصرار در حفظ سنت های ملی ایرانی، تبدیل به منطقه ای شده که مردم کرمانشاه و همدان و حتی مناطق دورتر مراسم عروسی و جشنهای خود را در سنج برپا می کنند و کمیته و سپاه هم دیگر کنترل مردم از دستشان خارج شده.

در یک کلام، اگر کسی در جستجوی "پان ایرانیست" هست باید به سنج برود. بالاخره در توجیح شرایط فعلی، کردها در عراق بطور طبیعی یک کشور مستقل شده اند و دولت عراق در بغداد هیچ کاری نمیتواند بکند. در سوریه، بشار اسد در یک حرکت تاکتیکی به کردها آزادی داده و عملاً حتی به استقلالی بهتر از عراق دست یافته اند.

ترکیه که خود از دخالت کنندگان اصلی در اوضاع سوریه بوده در یک بن بست سیاسی و نظامی قرار گرفته و دیگر نمیتواند بدون اعتراض بین المللی مثل گذشته در کردستان کشتار کند.

اگر در ایران یک حکومت مردمی جانشین این رژیم بشود، بطور طبیعی حوزه فرهنگی ایران متحد بدون هیچ زحمتی به مدیترانه خواهد رسید.

ولی همانطوریکه یکی از اصول بقای رژیم بحران سازيست، حکومت اسلامی شامانه هر حرکت اعتراضی مردم کردستان را که دقیقاً همان خواست تمام مردم ایران است، آنرا "جدائی طلبی" نامگذاری می کند تا از این بحران برای بقای خودش استفاده کند.

این را مردم کردستان فهمیده اند و می دانند که در یک حکومت دمکراتیک تمام مردم ایران منجمله مردم کردستان به تمام خواستهای خودشان خواهند رسید.

ولی در هر اجتماعی احمق و بعضی عوامل مزدور وجود دارد که آتش بیار معرکه به نفع جمهوری اسلامی شده، زوزه جدائی طلبی سر می دهند. و احمقتر از آنها کسانی هستند که برای جمع آوری چند امضا با آنها مجالست می کنند.

مبارزه ایرانیان برای انکار دین تحمیلی با تغییرات و نفی اصول آن شروع شد. شیعه، درفش کاویان. ایرانیان برای سرکوب ضحاکیان عرب شد که چند قرن بر ایران حکومت میکردند.

خیزش ایرانیان با پدید آمدن معتزله، مذهب شیعه و تصوف ابتدا با سرنگونی خلافت بنی امیه توسط ابو مسلم خراسانی شروع شد. مبارزه تا تشکیل کشوری بنام ایران توسط شاه اسماعیل صفوی ادامه پیدا کرد. در دوران شاه سلطان حسین صفوی ایران وارد قهقرای تاریخی خود شد. هرچند که در دوران کوتاه نادر شاه امید می رفت که دست آخوندها کوتاهتر شود، ولی این حکومت خیلی زود به پایان رسید و آخوندیسم متولد شده در زمان باقر مجلسی به رشد خود ادامه داد.

بعد از آن اروپا وارد دوران انقلاب صنعتی می گردد و ایران بمدت دویست سال گرفتار سلسله بی لیاقت قاجار زیر نفوذ آخوندها می شود.

بعبارت دیگر از سه سالی که امیر کبیر امور مملکت را در دست می گیرد، هیچگونه پیشرفتی دیده نمی شود. از دست دادن قسمتهایی از خاک مملکت، زمانی دقیقاً این موضوع بررسی میشود، نمیتوان کسی را جز آخوندها، که عنان شاهان ابله قاجار را در دست داشتند، مقصر دانست.

بالاخره در انتهای سلسله قاجار به دوران روشنگری ایران که جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه است می‌رسیم.

انقلاب مشروطه در کمی بیشتر از صد سال پیش در ایران به وقوع پیوست و از افتخارات تاریخ این مملکت بوده و هست. ولی این نهال نوپا بزودی توسط دودمان پهلوی خشکانیده میشود و صحنه را برای ظهور مجدد رژیم آخوندی، ولی اینبار نه در پشت شاهان تاجدار بلکه با عمامه‌های حکومتی هموار می‌شود.

بعد از به قدرت رسیدن آخوندها در سی و سه سال گذشته و هشت سال جنگ خائمانسوز وارد مرحله‌ای میشویم که دنیا وارد انقلاب کامپیوتری شده و امارات عربی و قطر بعنوان کشورهای به اصطلاح پیشرفته اقتصادی مطرح میشوند و آخوندها هم دوران سازندگی خودشان را شروع میکنند.

قبل از ادامه بررسی اوضاع بهتر است دوباره گذشته را مرور کنیم.

در یک نگاه به تاریخ چندین هزار ساله ایران میتوان مردان بزرگ را به آسانی در آن دید. از زمان کورش کبیر تا دکتر محمد مصدق دو هزار پانصد سال بوده است. متأسفانه میهن پرستانی که بر سرزمین ایران با افتخار حکومت کردند که بعداً تاریخ نتوانسته نقاط ضعف و تاریکی به آنها نسبت دهد، تعدادشان از انگشتان دست کمتر است. باز هم متأسفانه دوران حکومت این عزیزان تاریخ ایران فقط دو سه سالی بیشتر نبوده.

بعنوان نمونه، ابومسلم خراسانی، طاهر، بابک خرمدین، مازیار، یعقوب لیث صفاری، کریمخان زند، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر و عباس میرزا، ستارخان و باقرخان و سردار اسعد و مصدق و امثال اینها مردان بزرگ تاریخ ایران از یک فامیل ایده آل ایرانی بودند.

در تاریخ طولانی ایران هزاران شاعر، نویسنده، فیلسوف، عالم و وزیر هم بوده‌اند که خدمات آنها را به ایران بیدار گذاشت. در اس این گروه عظیم، نام حکیم ابوالقاسم فردوسی در تاریخ ایران جاودانه خواهد ماند.

مسئلاً تاریخ طولانی سرزمین ایران شاهد دل‌آوریها و خدمات شاهان و افراد دیگری بوده ولی هرکدام از آنها نقاط تاریکی در زندگیشان وجود دارد که آنها را از آن فامیل ایده آل ایرانی کمی دور میکند.

مثلاً ایران زمین، زندگی دوباره اش را مدیون شاه اسماعیل صفوی است. ولی وقتی همین شاه در تبریز بیست و پنج هزار نفر را بخاطر نخواندن اذان با "اشهد ان علیاً ولی الله" اعدام میکند، خواننده تاریخ را به فکر وا میدارد.

و همین طور وقتی خنمات رضا شاه را ردیف میکنیم که بزرگترین آن نجات خوزستان بوده، ناگهان می بینیم این افسر فقیر قزاق که برای تعمیر خانه ای محقر در تهران با معمارش بگو مگو داشته، بعد از ده سال پنجاه میلیون دلار آن زمان و املاکی به وسعت کشور لبنان در شمال ایران را غصب کرده و درخت تازه ریشه گرفته مشروطیت را چگونه خشکاند، آنگاه زبان بند میرود.

وقتی به ابتدای تاریخ برمیگردیم می بینیم که بعد از مهاجرت انسانهای اولیه و جایگزین شدنشان در نقاط حاصلخیز کره زمین از اطراف رودخانه زرد چین تا دره سند هندوستان و بین النهرین و سواحل نیل و نقاط دیگر جهان همگی در یک زمان، انسلها کشاورزی را آموختند، مستقل از هم مس و برنز و آهن را کشف کردند و بالاخره دهکده ها و شهرها را ساختند.

این بدان معنی است که انسلها اگر شرایط خارجی آنها را متثر نکند دارای هوش، نکاوت و قدرت یکسانی هستند و میتوانند زندگی بهتری برای خودشان بسازند. در هیچ نقطه جهان اجتماعی را نمیتوان یافت که رهبر، پادشاه، سلطان، و بطور کلی حکومت آن جامعه بتواند ادعا کند که نیروی محرکه اصلی برای بهبود آن جامعه بوده است. جامعه متشکل از انسانها اگر بحال خودشان گذاشته شوند عامل اصلی تکامل خودشان میشوند. حکومت ها میتوانند با تامین امنیت و پاسداری از آزادی افراد به رشد جامعه فقط کمک کنند. پژمان می فرماید:

مملکت را جان من آزاد کن، آباد نه زانکه آبادش کند آزادی ار آباد نیست

بعد از گسترش مفهوم قانونمندی در چند صد سال گذشته در جهان، بد بختی ملتها از آنجا شروع شد که عده از نخبگان زیرک و قویتران این اجتماعات شروع کردند به حکمران بلامنازع این جماعات شدن. استثناءً اگر این حکمرانان افراد پاک سرشتی می بودند مایه خوشبختی جامعه خودشان می شدند.

ولی بدتر آمیخته شدن اعتقادات دینی با قدرت حکومتی بوده است. حاکمان ظالم بعد از مرگشان اساس حکومتشان از هم می پاشد ولی از بین بردن حکومت

مذهبی سالها و شاید قرن‌ها طول بکشد. دیدیم چگونه حکومت بلا منازع مسیحی در اروپا قرن‌ها برقرار بود و بالاخره جنگ‌های سی ساله به آن خاتمه داد.

اروپا در دوران روشنگری بعد از قرن‌ها مبارزه توانست به مرور با استقرار دموکراسی و جدائی دین از دولت، دیکتاتورهای سیاسی و مذهبی را خلع ید کرده بسوی تکامل گام بردارد.

همزمان با شروع دوران روشنگری در اروپا، قهقرائی‌ترین دوران تاریخ ایران را بلید بین سالهای 1694 تا 1722 میلادی دانست.

کشوری را که شاه اسماعیل در سال 1501 میلادی دوباره بنام ایران از قبرستان تاریخ بیرون آورد و زنده کرد و بعد از او شاه عباس کبیر در سالهای 1600 میلادی پروراند و به سن بلوغ رسانید، بالاخره در زمان شاه سلطان حسین بدست این شاه بی‌لیاقت و خرافاتی، تخم نکبتی در این سرزمین کاشته شد که محصول تلخ آن برای همیشه غذای روحی ملت نجیب ایران شد.

برای درک بهتر میزان سقوط، بهتر است مقایسه‌ای از وضع موجود ایران و اروپا در این سالها بکنیم.

مرکز ثقل ادب و هنر و علم، رهبر عقیدتی و یکه تاز دربار **علامه محمد باقر مجلسی**، فرزند ملا محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی‌ثانی از بزرگترین و معروفترین علمای تشیع از عهد صفویه تا کنون بوده است.

مجلسی شخصاً تأثیرگذار بر تمام اوضاع مملکت در سالهای حکومت شاه سلطان حسین بوده است. مجلسی معلم فکری آخوندهای حاکم در جمهوری اسلامی و کتابهای او دستورالعمل برای حکومت اسلامی است. تا کسی یکی از صدها کتاب این آخوند علامه مثل "حلیه المتقین" را نخوانده باشد به عمق تفکرات حاکمان کنونی ایران پی نخواهد برد.

در دوران زندگی باقر مجلسی اروپا وارد عصر روشنگری میشود.

در این سالها در اروپا، در ابتدای دوران روشنگری، به نم‌هایی از قبیل توماس هابز، مونتسکیو، ژان ژاک روسو، نیوتون و دیگران برمی‌خوریم.

هرچند در سیصد سال بعد چند سالی هم رفاه اقتصادی شامل حال این ملت بوده ولی این حرکت قهقرائی در دهه‌های اخیر همچنان ادامه داشته است.

محمد رضا شاه پهلوی، به گفته مهندس بازرگان اولین نخست وزیر رژیم اسلامی، عامل اصلی سرنگونی نظام شاهنشاهی ایران و کارهای او بود که رژیم ولایت مطلقه فقیه را در ایران حاکم گردانید. در حقیقت شاه رهبر انقلاب بود. ولی یکی از موهبت های رژیم کنونی ایران باز کردن چشم و گوش ملت ایران بوده که مردم بعد از هزار سال متوجه مشکل و شناخت بهتر حکومت دینی و آخوندیسم آن بشوند.

قبل از بحث در باره انقلاب سال 57 ایران بد نیست مقایسه ای بکنیم بین شاه سلطان حسین صفوی و محمد رضا شاه پهلوی.

خسیسه های برجسته شاه سلطان حسین را بیاد می آوریم: هوسرانی، خرافاتی و سست عنصری.

محمد رضاشاه هر چند سه بار رسماً با بلوان زیبایی از دواج کرد ولی زن بارگی او بر کسی پوشیده نیست. منتهی او در این خصوص یک درجه بدتر از شاه سلطان حسین بود و آن رفتار نامردانه او با نزدیکترین دوستان و خدمتگزارانش بود. بعنوان نمونه، موضوع خانم طلا همسر غصبی فردوست را میتوان بیاد آورد. فردوست نزدیکترین شخص در زندگی شاه بود.

حرکات مشابه در زندگی این شاه زیاد دیده شده که وقاحت آنها بحدی است که در سطح بحث ما نیست هر چند وزیر دربارش، علم، در خاطر اتش که اخیراً منتشر شده به آنها اشاره کرده است.

سخنرانیهای شاه که چطور دست غیب او را وسط دره از سقوط نجات داده و کمر بستگی او و یا مصاحبه های او در دهه چهل و غیره همه نشان از یک مغز خرافی در سطح شاه سلطان حسین را دارد.

در اسناد هست که رضا شاه او را نصیحت میکرده: "پسرم تو روزی شاه این مملکت خواهی شد. دست از این مزخرف گوئی و صحبت های خاله زنانه بردار".

فرق محمد رضاشاه با شاه سلطان حسین این است که شاه سلطان حسین در زمان

خودش توسط آن همه رجال دانشمند مثل شجاع الدین شفا و غیره احاطه نشده بود. تنها مرشد و راهنمای شاه سلطان حسین، علامه مجلسی بود که آداب انجام هرکاری را از او یاد می‌گرفته. در حقیقت اگر محمد رضا شاه را در زمان شاه سلطان حسین فرض کنیم، محمدرضا شاه بمراتب خرافی تر بنظر میرسد. وقتی اشرف پشتو (افغان) پشت دروازه های اصفهان بود، شاه سلطان حسین در دربارش آش درست می‌کردند و به نخود لوبیا ها "قل هو الله" میخواندند و با رمل و اسطرلاب و دعا میخواستند جلوی پیشروی افغانها را بگیرند. آخوند های دربار به او اطمینان میداند که شاه نظر کرده امام زمان بوده و خود امام زمان حافظ سلطنت اوست.

بعد از کودتای 28 مرداد 1332، شاه مملکت را از رجل سیاسی منتخب مردم تهی کرد. احزاب را تعطیل، انتخابات آزاد را از بین برد. مشروطه را از ریشه خشک کرد. و بدنه تنومند آنرا که بدست قهرمانان ایرانی هفتاد سال قبل از آن به باروری رسیده بود با رنگ آمیزی چندش آور، ظاهری گمراه کننده به آن داد. به استناد مدارک و شهادت هرکسی که در زمان محمد رضا شاه میزیسته، تنها گروه ها و دسته های متشکل که حق فعالیت داشتند، مذهبیون بودند. درحالیکه کوچکترین ارتباط با افرادی منتسب به جبهه ملی و یا حزب توده و یا دسته های چپی شخص را از تمام مزایای اجتماعی محروم میکرد، دسته های مذهبی با تائید و حمایت دولت و ساواک مشغول درست کردن تشکیلات و احزاب موتلفه خود بودند و شاهنشاه، سلطان آریا مهر آنها را نماینده امام زمان و حامی سلطنت خود در مقابل دشمنان خیالی خودش میدانست.

شش ماه قبل از پیروزی انقلاب، شاه در حرکتی که معلوم نیست تظاهر است یا از روی اعتقاد، ملکه و فرزندانش را برای دعا به زیارت عتبات میفرستد که یاد آور حرکت افغانها بطرف اصفهان و دخیل شدن سلطان به رمل و اسطرلاب است.

رئیس جمهور وقت فرانسه، ژیسکاردستن، رئیس سازمان امنیت فرانسه، کنت مارشا را مخفیانه به ایران میفرستد و او در کتابش مینویسد در ملاقاتی که با شاه داشت نظر او را در مورد رفتن خمینی به فرانسه پرسید. شاه گفت: "بهتر است

خمینی به فرانسه برود چون در آنجا میشود او را کنترل کرد".

از داستانه‌های ناگفته این دوران پیشنهادی است که ارتشبد اویسی به شاه میدهد.

اویسی در تابستان 57 به شاه میگوید به او اجازه کودتا داده شود و او در یک

حرکت نمایشی شاه را از ایران اخراج کند.

سپس دویست نفر از سرکردگان مؤلفه را دستگیر و محاکمه نظامی و اعدام کرده

و سه ماه بعد شاه برگشته و خود شاه او را محاکمه و اعدام کند و اسرار این

طرح بین خودشان محفوظ بماند. شاه با این پیشنهاد مخالفت میکند.

گروهی از امیران پیر و بازنشسته، شاه را ملاقات میکنند و به او میگویند: "شاه

قسم خورده و نباید ایران را ترک کند." آنها پیشنهاد میکنند که شاه تمام فامیل و

دارائیهایش را خارج کرده و خودش همراه چند نفر شامل این امیران پیر در کاخ

نیاوران تا آخرین نفس مقاومت کرده و کشته شوند. شاه این پیشنهاد را هم، در

حالیکه خودش میداند چند ماه بیشتر بعلت سرطان زنده نخواهد بود، نمی پذیرد.

در پائیز و زمستان 57 در زمان تظاهرات مردم، سلطان آریامهر دائماً منتظر

آقای برژنسکی است که به او بگوید چکار کند و بالاخره در بهمن 57 ژنرال

هويزر، نماینده پرزیدنت کارتر تاج سلطنت را از سر سلطان آریامهر برداشته و

او را از ایران اخراج میکند.

در کتابی که مادر شهبانو، سرکار علییه فریده دیبا نوشته، بنام "دخترم فرح" و

سرتا سر کتاب فقط شخص هویدا را مسئول تمام اشتباهات قبل از آمدن خمینی

شناخته در صفحه آخر چیزی با این مفهوم مینویسند: در دنیائیکه یک نفر ماشین

ساز و یا جوانی مخترع صاحب ثروتی چهل پنجاه ملیاردی بشوند چه ایرادی به

شاه ایران میتوان گرفت که صاحب دوسه ملیارد دلار باشد.

به این ترتیب میتوان از تمام شایعات در باره ثروت رضا پهلوی (وارث محمد

رضا شاه) که آنرا تا سی ملیارد دلار هم تخمین زده اند چشم پوشید و این

اعتراف مادر بزرگ را قبول کرد که ثروت رضا پهلوی در سال 1357

فقط سه ملیارد دلار بوده است.

نباید از اشرف افغان خرده گرفت. مقصر شاه سلطان حسین است.

بیست و هفت سال سلطنت این سلطان ابله شرائط را برای هر راهزنی آماده کرده

بود که ایران را فتح کند. ولی طهماسب پسر شاه سلطان حسین بعد از فرار از زندان افغانها در اصفهان، در خراسان بکمک بعضی از اقوام عشایر و طهماسب قلی خان (که بعداً نادر شاه شد) به مقاومت پرداخت که میتوان آنرا زمینه ای برای به قدرت رسیدن نادر و رهائی ایران دانست.

بینیم خانواده پهلوی و شاهزاده رضا در این سی و سه سال گذشته با این ثروت چند میلیارد دلاری چکار کردند. در حالیکه بهره پنج درصد و یا سرمایه گذاری با همین درصد بازده این ثروت را در سال 2012 به چندین میلیارد دلار می‌رساند. اگر فقط با یک در صد این ثروت بنیادی درست شده بود و به صد دانشجوی ایرانی در سال وام تحصیلی داده شده بود، امروز رضا پهلوی میتواندست هزاران "پی اچ دی" و لیسانس را حداقل مدیون خود کرده باشد و به هزاران ایرانی وام تجاری مثل بانک ها با بهره کم میداد و ده ها هزار تاجر ایرانی را از خود متشکر کرده بود. هزاران ایرانی شریف که در سنین بالای چهل مجبور به ترک ایران شده اند در کارها ای که دون شان مقام های گذشته آنها بوده در خارج ایران مشغول کار شدند. استادان دانشگاهی بودند که در اطاق عمل شاگردان ایرانی خودشان به کار استرلیزه کردن وسائل جراحی مشغول و یا مهندسی که با شغل تکنیسنی و رانندگی لودر امرار معاش می کردند و یا امیرانی که راننده تاکسی شدند. این بنیاد خیالی پهلوی می توانست دست این ایرانیان آبرومند را در خارج از ایران بگیرد.

در حالیکه خدمات بزرگ مرد ایرانی، استاد یارشاطر، برای ایجاد ایرانیکار را باید ارج نهاد، این جایی بود که رضا پهلوی تمام مخارج آنرا از اول می بایست پرداخت می کرد.

در زمان جنگ ایران و عراق که هزاران جوان ایرانی چه در راه میهن و چه برای اعتقادات مذهبی، بهرحال جان و زندگی خود را از دست دادند. باید دید که خاندان سلطنت چکار میکردند و آیا حتی حرفی زدند؟

بینیم رضا پهلوی در مقایسه با فرزند شاه سلطان حسین چکار کرده؟

تشکیل شرکت برای لباس با ملکه که تحسین اهل هنر را به دنبال داشته است. ورود به چندین معامله ساختمانی که آخر الامر اختلافات به دادگاه و توافق خارج

از دانشگاه کشیده شده.

دریافت گواهی نامه خلبانی که در حقیقت در سن پانزده سالگی در رقابت با پسرخاله خلبان (خاتمی) ایران را به قصد تکراس ترک نمودند.

تقریحات سالم اسکی، دختر بازی و سایر ورزشها که بالاترین افتخار کسب شده رفیق "شیر" خواننده مشهور و خوش هیکل امریکا میباشد.

بعد از ازدواج و ترک عیاشیهای جوانی، تشکیل دفتر در فالز چرچ (نزدیک واشنگتن دی سی) و فعالیت های سیاسی و دعوت به مجامع و سخنرانیها.

بعد از واقعه یازده سپتامبر و غیرقانونی شدن سازمان مجاهدین خلق توسط آمریکا، دولت وقت آمریکا تصور کرد شاید این امامزاده بتواند معجزه ای کرده و رژیم اسلامی را سرنگون کند. بنابراین در خلعی که با کنار گذاشتن مجاهدین ایجاد شده بود به رضا پهلوی تمام امکانات تبلیغاتی دولتی آمریکا داده شد.

سالهای 2002 و 2003 رضا پهلوی ناگهان بعنوان رهبر گروه مخالف

(اپوزیسیون) در کنگره آمریکا، مجامع بین المللی و اکثر رادیو تلویزیونهای

ایرانی در لوس انجلس به مصاحبه و تبلیغ برنامه هایش میپردازد. باید اذعان کرد که سرمایه گذاری شاه فقید در تدریس زبانهای فرسی، انگلیسی و فرانسه از

یکسالگی و پرستارهای فرانسه و انگلیسی زبان، حقیقتاً نتیجه آن قدرت تکلمی حتی بهتر از آخوندهای خودمان به شاهزاده رضا داده است.

طرفداران شاهزاده عادت دارند که در هر گردهمایی که ربطی به آنها ندارد

حاضر شوند و با برافراشتن پرچم و عکسهای شاهزاده آن گردهمایی را متعلق به خودشان جلوه بدهند. نا گفته نماند که مجاهدین خلق این کار را بهتر از سلطنت

طلبها انجام میدهند.

بعد از یکسالی که تظاهرات دانشجویی و کارگری و مردمی و یا جشنهای

ورزشی سالهای 2002 و 2003 در ایران که کوچکترین ربطی به سلطنت طلبها و بخصوص مجاهدین خلق نداشت، ایشان در تلویزیون های خارجی ظاهر شده

و به مردم بی خبر برون مرز می گویند که این اجتماعات نتیجه اقدامات او بوده است.

آقای رضا پهلوی با طرحی که نشئه ای از اطلاعات وسیع او از اوضاع ایران

است نظر محافل سیاسی آمریکا را برای سرنگونی رژیم جلب نمود. باید توجه داشت که ارائه اینگونه طرحها را ایشان در چهل سالگی یعنی سنی که انسان بلوغ فکری را پشت سر گذاشته، ارائه فرموده اند.

طرح آقای رضا پهلوی این بود که ایرانیان خارج و داخل کشور صندوقی تشکیل بدهند و هرکس به فراخور وضع مالی خودش از یک دلار تا هر مقدار که بتواند به این صندوق کمک کنند. بعد کارگران و کشاورزان ایران یکباره، همه، تا سرنگونی رژیم اسلامی اعتصاب کنند و بعد از چند ماه از این صندوق به این کارگران و کشاورزان کمک مالی بشود. البته ایشان اعلام آمادگی نکردند که هر مبلغ که مردم فقیر دادند ایشان معادل آن مبلغ از ثروت شش ملیاردی خودشان در صندوق خواهند گذاشت.

بعلاوه لابد ایشان میخواستند حسابی در بانک صادرات ایران باز کنند و از آن طریق حقوق ملیونها ایرانی را بدهند؟

در برنامه آقای آتابای، یکی از تلویزیونهای طرفدار سلطنت پهلوی، شنونده زنی به شاهزاده میگوید و صدایش را همه شنیدند که من پولی در بساط ندارم چرا خود شاهزاده پولش را نمیدهد و ادامه داد: تا پدرت بود همه ثروت ما را دزدید حالا نوبت توست؟

با توجه به این مرور بر تاریخ ایران میتوان به راحتی نتیجه گرفت که حکومت شاهنشاهی در ایران نابود شده و صد البته سلسله پهلوی منقرض شده است. هر سعی و کوششی برای زنده کردن آن بیهوده است. کوشش برای زنده کردن این مرده تاریخی مثل کوشش در برگرداندن شاه افغانستان و یا کمونیستهای شوروی به آن کشورهاست.

درفارسی مثلی داریم: گیرم پدرت بود فاضل از فضل پدر تو را چه حاصل؟ شوربختانه پدر هم فاضل نبوده و خودش هم سابقه نیکوئی ندارند.

ما ایرانیها ذاتاً شاه دوست هستیم. کتاب مقدس ما شاهنامه فردوسی، شامل بزرگواریها ما ایرانیان در دوران شاهان بزرگمان بوده. جایگاه شاه برای ما ایرانیان محترم و دوست داشتنی است. وقت آن رسیده که خاندان پهلوی این سلسله را منقرض شده بدانند و بگذارند که ایرانیان اگر خواستند شاهی را انتخاب

کنند، آن شاه از این خانواده نباشد.

خواهیم دید اگر تغییری در ایران صورت بگیرد و این رژیم ولایت مطلقه فقهاتی (که تبدیل به رژیم ولایت مطلقه و فقهتی شده) هم برود، محال خواهد بود که ملت ایران رژیم مذهبی دیگری را انتخاب کند و از آن محالتر روی کار آمدن رژیمی شبیه مجاهدین است.

این سه نمونه رژیم، یعنی پهلوی، ولایت فقهی و مجاهدین، هر سه رژیم امتحان خود را پس داده اند و انسانی ترین، خدایسندانه ترین، میهن پرستانه ترین و آبرومندانه ترین و تاریخی ترین و خیرخواهانه ترین و عملی ترین کاریکه رهبر سلطنت طلبها و مجاهدین برای سعادت ملت ایران میتوانند بکنند، اینست که به ایرانیان تعهد بدهند: هرگز در آینده، دخالتی در امورات ایران نخواهند داشت و اجازه بدهند تا که ملت راه نجات را خودش انتخاب کند.

در حالیکه از چهارصد سال پیش غرب بعد از پیروزی در جنگهای سی ساله و شکست کلیسا وارد دوران رنسانس و بعد از آن دوران روشنگری و نهایتاً انقلاب صنعتی را پشت سر میگذارد، ایران همزمان با این جهش اروپا، در پلین سلسله صفوی، گرفتار آخوندهای درباری و حکومت غیر مستقیم آنها میشود. فقط در دوران سلطنت کوتاه نادر شاه، شاهد تقلیل قدرت آخوندها هستیم. زمانیکه لوتر در مقابل دیکتاتوری خرافی کلیسای رم انقلابی بپا میکند، ایران وارد قهقرای خرافی به رهبری باقر مجلسی میشود. دو بیست سال در زیر سلطه ننگین ترین سلسله تاریخ ایران، یعنی قاجار، این انقلاب خرافی تا زمان شیخ فضل الله نوری ادامه دارد و بعد اعلائی خود میرسد. تا که دوران روشنگری ایران با انقلاب مشروطه آغاز میشود. این روزنه روشنائی که با قیام مردم ایران امیدی در دل مردم انداخته بود، در زمان رژیم پهلوی، علی رغم پیشرفتهای اقتصادی، با سرکوب مشروطه، ملت ایران را مجدداً مایوس میکند.

در سال 1357 تشخیص ملت این بود که آزادی بهتر از رفاه اقتصادی است و برای آزادی انقلاب کردند.

مردم با شعار استقلال و آزادی انقلاب را شروع کردند. ولی بازماندگان تفکر مجلسی و شیخ فضل الله اینبار با چسبیدن حکومت اسلامی به شعار استقلال و آزادی، انقلاب مردم را بعلت خلع سیاسی که محمد رضا پهلوی ایجاد کرده بود بدست گرفتند. کمتر از یکسال، مردم کم کم متوجه بسرقت رفتن انقلاب شده بودند که بحران گروگانگیری هیجان توده ها را مجدداً برانگیخت. ولی این بحران نمیتوانست بخوبی جنگ بقاء رژیم را کمک کند. تا که جنایتکار دیوانه ای بنام صدام دو دستی این موهبت را تقدیم حکومت کرد.

و به این ترتیب جنگ موهبتی بود که رژیم اسلامی را تحکیم بخشید.

سالها گذشت تا ملت ایران گفته آقای خمینی را در شک و تعجب درک کند که چگونه "جنگ موهبت است"؟

بعد از سی سه سال هنوز دادگاه های انقلاب برقرار و هرگونه اعتراضی شدید تر از گذشته سرکوب میشود.

علت عقب افتادگی را استعمار به سرکردگی آمریکا و نماینده او اسرائیل معرفی میکنند در حالیکه زنجیری را که چندین قرن است به پای ملت بسته شده نادیده میگیرند. تقصیر را گردن دیگران انداخته بدون آنکه به درون خودمان نگاه کنیم. اینجاست که باید به تاریخ نگاه دیگری کرد و از لابلای آن دریافت که مردم کوچه و بازار، کارگران و کشاورزان گناهایشان چیست که نخبگان و زرنگهای جامعه وقتی حکومت را به دست میگیرند، هدفشان حفظ منافع، قدرت و قانون خودشان میشود؟

بیشتر از صد سال پیش همین مردم بایک شعار ساده، ولی پر محتوا فریاد زدند که "عدالتخانه" میخوانند. منظورشان جانی برای نوشتن و اجرای قانون بود تا که ظلم نباشد.

مناسفانه نه امروز و نه در اسفند 1324 تاثیر ترور کسروی در کاخ دادگستری بر جامعه ایران موثر کافی نشده است.

ترور کسروی برای دکترهای جامعه شناس باید نشان میداد که این سرطان خوش خیم که لکه آن در عدالتخانه نوپای ایران ظاهر شده بود بالاخره روزی بدخیم

خواهد شد.

باید توجه داشت که این غده سرطانی، بیش از هزار سال است در بدنه سرزمین ایران وجود داشته.

باید دانست چنین غده هائی در تمام اجتماعات و حتی از نوع مدرن و پیشرفته آن وجود دارد. کافیسست به برنامه های مذهبی تلویزیونهای آمریکا نگاه کنید و یا در جمع رادیکالها وارد شوید و ببینید که این عده مردمان که تعداد آنها در هر اجتماعی بین پنج تا ده درصد است چه عقاید خطرناکی دارند. اما قوانین اساسی این کشور های پیشرفته به آنها آزادی میدهد که عقاید خودشان را ابراز کنند، ولی به آنها این حق را نمیدهد که این عقاید خرافاتی و رادیکال را به دیگران تحمیل بکنند.

اگر قنون اساسی آمریکا و یا فرانسه و یا هر کشور مرفه دیگری ملت را نگاهیانی نکند، همین رادیکالها میتوانند ظرف چند سال رژیم سرکار بیاورند که شبیه رژیم جمهوری اسلامی باشد.

روش قشربون مذهبی، ساده، آرام و گام به گام است. بعنوان مثال اول سعی میکنند لوحه ده فرمان را در پارک جلوی کاخ دادگستری بعنوان یک نماد تزئینی نصب کنند. بعداً آنرا به داخل راهروی کاخ می آورند و چند سال بعد به داخل اطاقها و بعداً به استناد آن، قانون اساسی را مرحله به مرحله طبق اصول بینشان عوض میکنند. باید شکرگزار بود که قانون اساسی این ممالک مرفه جلوی کارشان را از روز اول میگیرد.

این حرکت گام به گام قشربون مذهبی، چه مسلمان و مسیحی و یهودی در تمام جوامع پیشرفته و عقب افتاد تکرار شده و میشود. اگر قانونی نباشد که جلوی آنها را در همان مراحل اول بگیرد، طولی نخواهد کشید که قوانین شریعت چه مسیحی، چه اسلامی و چه یهودی و حتی بودائی و هندوئی حاکم بر جامعه خواهد شد.

نمونه دیگر، همین داستان حجاب اسلامی در ایران است. همه بیاد دارند خانمها بدون حجاب در تظاهرات ضد شاه شرکت میکردند. بعد از پیروزی بهمن 57 همان سال در اسفند 57، پیشنهاد شد که خانمها لااقل پارچه ای مثل خانم بوتو و یا

اینرا گانندی روی سرشان بگذارند. سال بعد فشار کم کم شروع شد و دوسال بعد حجاب اجباری شد و الی آخر.

بنابراین رادیکالها کارشان را مرحله به مرحله انجام میدهند. مردم باید جلوی آنها را در مراحل اولیه بگیرند. والا بعد از به قدرت رسیدنشان امری نسبتاً محال است که بتوان آنها را به آسانی از قدرتی که بدست آورده اند کنار گذاشت. اوضاع لیبی، مصر و اخوان المسلمین در یکسال گذشته و سالهای آینده، روش و کلک افراطیون مذهبی را نشان میدهد و اگر عربها تجربه تلخ حکومت اسلامی ایران را به چشم خود ندیده بودند، حتماً حکومت های طالبانی در تمام دنیای عرب اکنون برقرار شده بود. جالب اینکه حتی رهبران اخوان المسلمین هم دائماً اطمینان خاطر میدهند که حکومتی شبیه ایران درست نخواهند کرد. درحالیکه اعراب حکومت هایشان به مرور اسلامی خواهد شد، ایران که در این سی و سه سال حکومت مذهبی را تجربه کرده از هر فرصتی استفاده خواهد کرد تا از این دام رهائی یابد و دیگر هرگز به دنبال حکومتی که بشکلی از دین الهام بگیرد نخواهد رفت، چون بارها و بارها ترور و خشونت دین را دیده است.

لکه نتگ ترور کسروی از آنجهت مایه شگفتی و تاسف است که عده ای از نمایندگان مجلس و شخص نخست وزیر که خود بعداً توسط همان گروه ترور شد، با آخوندها همصدا شدند و کسروی را مهدور الدم خواندند.

هرچند ترور سیاسی و یا کشتن مخالفین بر اساس روایات معتبر، از زمان صدر اسلام به دستور و موافقت رهبران دینی، موضوع تازه ای نیست ولی قتل کسروی از آنجهت در خور اهمیت است که ایران بعد از سالها صاحب قانون اساسی مشروطه و مجلس شورای ملی و دادگستری و قانون شده بود. این به آن معنی است که آخوندها دیگر حق کشتن افراد را طبق آئین شریعت نمییابست داشته باشند.

دادن حق کشتن کسروی به آخوند ها مرحله یکم حرکت بسوی امروز ایران بود. سال 1324 در ایران سالی است که سرطان شروع به رشد کرد. تخم مرض در جامعه از زمان مجلسی و چه بسا چند صد سال قبل از آن کاشته شده بوده است.

مذهب شیعه را که ایرانیان برای مبارزه با سلطه فرهنگی و اجتماعی عرب درست کردند، توانست زنجیر اسارت را از پای ایرانیان باز کرده و ملت را آزاد کند. ولی تاجداران بی لیاقت و مجاهدین بی عملیه فرصت طلب آن زنجیر را که پدرانمان از پلیمان باز کرده بودند بر گردنمان آویختند و مردم خوب ایران سالهاست با این زنجیر در دور گردنشان بازیچه دست آتھائی شده اند که دین را وسیله حکومت کرده اند.

سالها طول خواهد کشید تا این سنگ را که در سال 1357 در چاه انداختیم، بتوان از این چاه که عمقی هزار ساله دارد بیرون کشید.

بعد از انقلاب مشروطه و به پایان رسیدن سلسله قاجار، رضاشاه با مشت های آھنین و استبداد مطلق موفق شد در مدتی کوتاه چهره عقب افتاده مملکت را تغییر دهد.

نباید فراموش کرد که اکثر اصلاحات انجام شده در دوران رضا شاه به کمک و تائید و برنامه ریزی مجلس شورای ملی که نمایندگانش آزادانه انتخاب می شدند انجام پذیرفت.

سلطنت طلبها آنچنان تبلیغ می کنند که گویا رضا شاه خودش به تنھائی راه آھن سرتاسری را ساخت، دادگستری نوین را بنا نهاد و امنیت را به کمک ارتشی که درست کرده بود به ایران باز گردانید. هیچ کس منکر نقش رضا شاه نیست ولی وقتی همین سلطنت طلبها برای اھانت به دکتر مصدق مدعی می شوند که مصدق خواهان راه آھن شرقی غربی بود و مخالف شمالی جنوبی. این بدان معنی است که در مجلس در این مورد بحثی بوده و مسلماً خط آھن سرتاسری پیشنهاد مجلس بوده است.

در مورد دادگستری نقش داور و ده ها حقوق دان فرہیخته که در دوران کوتاه امیرکبیر به اروپا رفته و تجارب غرب را برای کشورمان به ارمغان آورده بودند، نادیده می گیرند.

از همه مهمتر موضوع ارتش نوین است. بله سردار سپه الحق ذاتاً سپاهی بود و ارتش نوین ایران که او حق پدری بر آن دارد بمجرد تسلیم پدرش در شهر یور

بیست درهم پاشید. ولی همین ارتش نوین به قیمت ژاندارمری مردمی ایران و نابودی عشایر مسلح درست شد که فعلاً مورد بحث نیست.

البته و صد البته که از دوران سلطنت آغا محمد خان قاجار تا کنون، ایران رهبری به با کفایتی رضا شاه نداشته است. ولی در قرن بیستم و با آن همه تجربه تاریخی، بیداری مردم، داشتن قوانین اساسی، رضا شاه نمیتواند نمونه ای برای آینده ایران باشد.

در حقیقت هرگونه قضاوت تاریخی درباره شاهان ایران در هزار سال گذشته، که آیا دیکتاتور بوده اند یا مصلح و دمکرات، باید با شرایط اجتماعی ایران قبل و بعد از انقلاب مشروطه مورد قضاوت قرار گیرد.

مقام ارجمذ کریمخان زند (وکیل الرعایا) در تاریخ ایران، از آن جهت افتخار آمیز است که رفتار او را می شود با روسای جمهور دمکراتیک امروز اروپا مقایسه کرد.

کشتار بیست و پنج هزار نفری شاه اسماعیل در تبریز، چهار صد سال قبل از انقلاب مشروطه و بیداری ایرانیان، هرچند دلخراش و غیر انسانی است ولی شلید بتوان گفت لازمه تاریخی برای هدفی بالاتر بوده و آن بیست پنج هزار نفر قربانیان برای تولد ایران از گورستان تاریخ بوده اند.

ولی کشتن سردار اسعد و دهها ایرانی بزرگ دیگر، سی سال بعد از انقلاب مشروطه و بیداری ایرانیان، غیر قانونی، غیر انسانی، جنایت و نمره منفی در کارنامه حکومت است.

بزرگترین خدمت رضا شاه جلوگیری از تجزیه خوستان است ولی زمانیکه او را متفقین از سلطنت خلع کردند، مردم از رفتن او و به امید بازگشت مشروطه خوشحال بودند و جشن گرفتند.

برای درک بهتر هر واقعه تاریخی بهتر است بدانیم اوضاع قبل از آن واقعه چگونه بوده و چه عواملی باعث بوجود آمدن آن واقعه شده است.

بی انصافی است اگر بدون در نظر گرفتن وضع اقتصادی آمریکا در سال 2008 او بلما را مسئول میزان بیکاری نه درصدی در سال 2012 دانست.

یا که اگر محمد خوارزم شاه سفیران حسن نیت چنگیز را نمی کشت، آیا کشتار

مغول به وقوع می پیوست؟

و یا اگر کمی کیاست در وجود شاه سلطان حسین بود، آیا اشرف افغان با صد نفری جنگجوی پشتو ایران را فتح می کرد؟

آیا تاثیر اقدامات امیرکبیر در سه سال و سه ماه دوران صدارت او بر افکار جامعه ایران حتی یکصد سال بعد از قتل او مورد بررسی قرار گرفته؟

دیگر مشیرالدوله ملقب به سپهسالار، تحصیل کرده دالفنون امیرکبیر که دو سال صدراعظم ناصرالدین شاه می شود.

او برای نخستین بار کوشید تا راه آهن را در ایران برپا سازد. او همچنین از شاه خواست تا به سفر اروپا برود تا شاید پیشرفت آن سرزمین، شاه ایران را هم به جنبش وادارد.

از این جهت باید تمام جوانب تاریخی را از مشروطه نوپای ایران در زمان احمد شاه قاجار تا نابودی آن در 28 مرداد 1332 بطور خلاصه دوباره مرور کرد:

جنگ اول جهانی در نوامبر 1918 (12 آبان 1297) پایان یافت ولی طی سالهای 1917 تا 1919 ایران با وجود اعلام بی طرفی در جنگ جهانی اول، بیشترین آسیب را از این جنگ ویرانگر دید و در حدود نیمی از جمعیت کشور قربانی مطمع کشورهای بزرگ و استعمارگر آن دوران شدند. انگلیسها تمام غلات ایران را برای ارتش خودشان ضبط کرده و اجازه واردات از عراق و هندوستان را به دولت ایران نمی دادند.

در این قتل عام قریب به 9 میلیون نفری جان باختند که اسناد آن همچنان در ردیف اسناد طبقه بندی شده و سری انگلستان قرار دارد و این کشور هنوز هم از انتشار آنها ممانعت می کند؛ گزارش این قتل عام که یاد آور کشتار تیمور لنگ میباشد، با توجه به کتاب "قحطی بزرگ" نوشته دکتر محمد قلی مجد نوشته شده است که یکی از منابع انگشت شمار موجود درباره هولوکاست 9 میلیون نفری ایرانیان بوده و با استناد به اظهارات شاهدان و برخی اسناد تاریخی در دسترس نوشته شده است.

یکی از محترمان عمده غلات، احمد شاه جوان بود که تن به پیشنهاد خرید

منصفانه رئیس الوزرای خود نیز نمی‌داد و مقادیر زیادی گندم و جو در انبارها نخیره کرده بود. شاه قاجار در برابر پیشنهادهای خرید صدر اعظم خود اظهار می‌داشت: "جز به قیمت روز به صورت دیگر حاضر برای فروش نیستم."

در روز سوم اسفند سال ۱۲۹۹، برابر با 21 فوریه 1921 (حدود یکسالی بعد از فاجعه کشتار نه ملیونی در ایران و نفوذ انگلیس) کودتایی ترتیب داده شد که ایران وارد دوران به قدرت رسیدن رضا شاه و سلسله پهلوی می‌شود. پس از کونتا و همزمان با نخست وزیری سید ضیاءالدین طباطبایی، احمدشاه رضاخان را با لقب سردار سپه به وزارت جنگ منصوب کرد. رضاخان سردار سپه تا سوم آبان ۱۳۰۲ در این سمت بود. و در این مدت نیروهای قزاق و ژاندارمری و نظمیه را ادغام کرد و ارتش ملی را به وجود آورد. از لحاظ سیاسی او در این دوره با نخست وزیرهای شاه به ویژه احمد قوام مشغول جنگ قدرت بود. در عوض با احمد شاه رفتاری احترام آمیز و خاضعانه داشت. احمد شاه اکثر اوقات در خارج از کشور به سر می‌برد.

سرانجام در سوم آبان ۱۳۰۲ رضاخان با فرمان احمدشاه قاجار به نخست‌وزیری منصوب شد و شاه نیز پس از چند روز به اروپا رفت و عملاً کشور را به رضاخان پهلوی سپرد. رضاخان پهلوی در این مدت پایه‌های قدرت خود را استوار کرد و به کوشش برای سرنگونی حکومت قاجار پرداخت. رضاخان پهلوی، نخست‌وزیر، طی این دوره متوجه شد که برخی از ناآرامی‌ها را نمی‌توان با جنگ از بین برد. بنابراین، روی به سیاست آورد و با آوردن خانزادگان به تهران اسباب شهرنشینی آنان را فراهم نمود و آنان را از طغیان و مخالفت باز داشت.

پادشاهان قاجار، تقریباً از اواسط دوران سلطنت ناصرالدین شاه، کشورداری را رها نموده و هیچ گامی در جهت بهبود وضع عمومی برنداشته بودند و سفرنامه‌های اروپائیان در این دوران، روشن می‌کند که کشور به ویرانه‌ای تبدیل شده بود.

لذا طی سالهای نخست وزیری، رضا خان پهلوی که اختیارات فوق العاده‌ای پیدا کرده بود توانست یک رشته اصلاحات عمومی را به مرحله عمل برساند. این اصلاحات موجب شده بود تا عموم مردم نسبت به وی دید مثبتی داشته باشند. از دیگرسو، نخست وزیر هنوز افکار ضد مذهبی خود را بروز نداده بود. او در این دوره در مراسم مذهبی شیعیان در مساجد و تکلیا شرکت می‌کرد و از وجود شاهزادگان قاجاری پرنفوذ همچون نصرت‌الدوله و صارم‌الدوله در دولت استفاده می‌نمود.

بنابراین در غیاب احمدشاه، عوامل رضا رضاخان پهلوی اندیشه الغای سلطنت و رئیس‌جمهور شدن سردار سپه را پیش آوردند. اما تغییر حکومت کشور به جمهوری با مخالفت شدید برخی از روشنفکران و روحانیون همچون ملک‌الشعرا بهار و سید حسن مدرس با شکست روبرو شد.

در طول یک و نیم سال بعد از شکست پروژه جمهوری خواهی، سردار سپه کوشید تا خود را با نمایندگان مخالفین و اقلیت مجلس نزدیک کند. ارتباطات وسیعی با عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نصرت‌الدوله، سید حسن مدرس و تقریباً اکثر کسانی که پس از کودتا دستگیر شده بودند برقرار شد. از سوی دیگر تمایل بیش از حد احمد شاه به سلطنت مشروطه که گاهی به ضعف وی نیز تعبیر می‌شد، راه را برای تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی هموار نمود.

به هر تقدیر با فشارهای نخست وزیر، نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی در روز ۹ آبان ۱۳۰۴ خورشیدی ماده واحده‌ای را مطرح کردند که به موجب آن احمدشاه از سلطنت خلع شد و حکومت موقت «در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی» سپرده شد و «تعیین تکلیف حکومت قطعی» به مجلس مؤسسان واگذار شد. اغلب نمایندگان شهر تهران (که بر خلاف سایر شهرها در فرایندی نسبتاً دموکراتیک انتخاب می‌شدند) با این تغییر مخالفت نمودند. سپس با تشکیل یک مجلس مؤسسان، در ۲۱ آذر ۱۳۰۴، سلطنت ایران به «آقای رضا پهلوی» واگذار شد. انتخابات این مجلس در فرایندی کاملاً غیر دموکراتیک انجام شد و کسانی مانند **آیت‌الله کاشانی** به نمایندگی رسیدند و در مدح رضا شاه و سلطنت وی، نطق‌های

پرشوری کردند. در بیست و چهارم آذر ۱۳۰۴ خورشیدی، رضا شاه پهلوی در مجلس مؤسسان حاضر شد و با ادای سوگند به قرآن رسماً به عنوان سردودمان پهلوی و وظایف پادشاهی را به عهده گرفت. مراسم تاجگذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ انجام شد.

سخنرانی مخالفان انتقال سلطنت از قاجار به پهلوی در مجلس (همچون دکتر محمد مصدق و سید حسن مدرس) نشان از آن دارد که آنان منکر نقش رضا شاه در برقراری نظم در کشور نبوده‌اند. بلکه استدلال مخالفان چنین بود که با توجه به اینکه پادشاه مشروطه عملاً اختیار حقوقی کشور داری را ندارد و این اختیارات یکسره به نخست وزیر واگذار شده‌است، لذا حیف است که نخست وزیر موفقی مانند سردار سپه به عضوی خنثی همچون پادشاه مشروطه تبدیل شود. زیرا چنانکه بخواد همچنان مصدر امور باقی بماند ناچار به ورطه دیکتاتوری خواهد افتاد.

با پایان دوران جنگ قدرت در کشور و پادشاهی رضا شاه، دوره رشد و سازندگی آغاز گردید. در این دوران رضا شاه، هنوز با افرادی رایزنی می‌کرد و مخالفانی چون محمد تقی بهار و محمد مصدق، آقدر آزادی داشتند تا علناً با شاه مخالفت کنند و حتی از قبول مقام وزارت سر باز زنند.

هنگامی که رضا شاه پهلوی بر مسند پادشاهی نشست، جهان در آرامش موقت پس از جنگ جهانی اول نفسی می‌کشید. رضاشاه پهلوی، برنامه گسترده‌ای را برای سلمان اداری و اقتصادی کشور به دست گرفت. رضا شاه توانست از آرامش نسبی میان دو جنگ، حداکثر بهره‌برداری را نموده و زیرساخت‌های کشور همچون ارتش و راه‌ها را به دست مستوفی‌الممالک، نخست وزیر مردمی و شناخته شده نوسازی کند. در همین دوران بود که کاپیتولاسیون الغاشده و راه‌آهن سراسری ایران به سرعت ساخته شد. همچنین آخرین آشوبها و نا امنی‌ها نیز توسط رضا شاه سرکوب شد و شمال شرق ایران که محل جولان یاغیان بود، به تسخیر ارتش درآمد و شهرهای جدید (مانند بندر ترکمن و گنبد کاووس) در محل این ناآرامی‌ها ساخته شد.

رضاشاه، در این دوران به تقویت نفوذ و افزایش پایگاه مردمی خود، خصوصا در میان برخی روشنفکران پرداخت. سازمانهای زنان (مانند جمعیت نسوان وطنخواه) آزادی فعالیت داشتند و گروه‌های چپ مانند حزب کمونیست ایران فعالیت می‌کردند. رضا شاه، بعدها هیچگاه نتوانست پایگاه مردمی خود را در این دوران مجدداً به دست بیاورد. در اواخر این دوران بود که قانون مدنی کشور به تصویب مجلس رسید. با تصویب این قانون، قدرت روحانیون که تا آن زمان تنها مقام قضایی کشور بودند، به چالش کشیده شد.

محمدرضا پهلوی معتقد بود رضاشاه در دوره پادشاهی خود تمام امور مملکتی را در دست خود داشت و کشور را مانند یک نظامی اداره می‌کرد. بسیاری از مورخان عقیده دارند که تغییر حکومت ایران از مشروطه به استبدادی و دیکتاتوری از حدود سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ یعنی نیمه دوم حکومت رضا شاه، صورت پذیرفته است.

نخستین نشانه‌های تغییر رویه رضا شاه، در سال ۱۳۰۵ و با ترور ناکام مدرس مشاهده شد. در اردیبهشت ۱۳۰۶ خودکلمگی وی به حدی رسید که مستوفی‌الممالک دیگر ادامه کار را مفید ندانست و در گزارشی به مهدی‌قلی هدایت (نخست وزیر بعدی) خود را تحقیر شده خواند و استعفا کرد. آزادی‌هایی که در جریان انقلاب مشروطه به دست آمده بود در این دوره از بین رفت. بسیاری از رقبای و مخالفان شاه زندانی و در زندان کشته شدند. در میان مقتولان چند نفر از وزیران وی مانند عبدالحسین تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و نصرت‌الدوله، برخی از روسای ایلات مانند صولت‌الدوله قشقایی، برخی از شعرا و ادیبان مانند میرزاده عشقی و محمد فرخی یزدی و تعدادی از نمایندگان مجلس شورای ملی (مانند سید حسن مدرس و ارباب کیخسرو شاهرخ) نیز دیده می‌شوند. و برخی از وزرا و نزدیکان شاه نیز (مانند علی‌اکبر داور وزیر عدلیه) از ترس اتفاقات مشابه، "قتل‌های زنجیره‌ای"، خودکشی کردند. علاوه بر این افراد، کشتارهای دست جمعی عشایر کهگیلویه، قشقایی و

بختیاری را نیز که عمدتاً با خانواده صورت می‌پذیرفت باید افزود.

آیا این کشتارها کسی را به فکر همین دوران خودمان نمی‌اندازد؟

مجلس شورای ملی در این دوره جنبه نمایشی پیدا کرد و انتخابات با دستور از بالا و بر پایه فهرست‌هایی از نمایندگان مورد تأیید او انجام می‌شد (مثل خیرگان رهبری!). حتی مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس (مانند جواد امامی، اسماعیل عراقی و رضا رفیع) که همگی از هواداران قبلی رضا شاه بودند سلب شد و آنان نیز دستگیر و زندانی شدند (مثل اصلاح طلبان کنونی!). به همین منظور زندان قصر طراحی و ساخته شد و اولین زندانی آن، سازنده آن یعنی سر تیپ محمد درگاهی بود.

در این دوران نه تنها همه گونه فعالیت سیاسی گروه‌های چپ مانند حزب کمونیست ایران و گروه ۵۳ نفر که حتی فعالیت‌های اجتماعی زنان نیز متوقف گردید و جراید و روزنامه‌ها تحت انقیاد کامل درآمده و یا تعطیل شدند. راه آهن سرتاسری ایران نام راه آهنی است که در زمان پادشاهی رضا شاه پهلوی از جنوب تا شمال ایران کشیده شد. این راه آهن بندر شاهپور (بندر امام خمینی فعلی) در ساحل خلیج فارس را به بندر شاه (بندر ترکمن فعلی) در ساحل دریای مازندران وصل می‌کرد.

در ۲۳ مهرماه ۱۳۰۶ اولین کلنگ ساختمان راه آهن سراسری در تهران محل فعلی ایستگاه تهران بر زمین زده شد و از همان وقت رسماً ساختمان راه آهن از سه نقطه جنوب و مرکز و شمال آغاز گردید.

برای اینکه این امر با سرمایه داخلی انجام یابد و از طرفی تحمل هزینه آن برای ملت ایران طاقت فرسا نباشد، قبل از شروع به ساختمان راه آهن، دولت وقت *قانون انحصار قند و شکر و چای* را وضع و در نهم خرداد ۱۳۰۴، دوسال قبل از تغییر حالت رضا شاه به دیکتاتوری، به تصویب مجلس شورای ملی رسانید. بموجب این قانون مقرر گردید از هر سه کیلو قند و شکر دو ریال و از هر سه کیلو چای شش ریال مالیات اخذ و درآمد حاصله از آن صرف هزینه ساختمان راه آهن سراسری گردد.

و اما احمد احمدی، معروف به پزشک احمدی از شکنجه‌گران حکومت پهلوی بود که با تزریق آمپول هوا و آمپول های سمی، مخالفان و منتقدان حکومت را به قتل می‌رساند. او در سال ۱۳۱۰ وارد یکی از مهمترین ادارات مرکز شد. البته معلوم نیست به چه علت و معرفی چه کسی. به ظاهر می‌گفتند طبیب مخصوص شهر بانی است و تنها رئیس کل آن اداره و شاید چند نفر مأمور عالی‌رتبه، از کارهای او خبر داشتند و اشخاص دیگری سر از کار او در نمی‌آوردند. مشهور است که وی در دل شب سر کار حاضر می‌شد و با آمپول‌های مخصوص خود (آمپول آب داغ، آمپول هوا و...) بیماران را می‌کشت. او با عنوان پزشک مجاز احمدی، با همراهی دکتر خسرو خاور و دکتر هاشمی مدتی نیز در زندان قصر به قتل زندانیان می‌پرداخت.

در شهریور ۱۳۲۰ که اوضاع نگرگون شد وی به کشور عراق گریخت ولی به وسیله مأمورین عراقی دستگیر و به مقامات ایران تحویل گردید. به گفته مسعود بهنود: پس از سرنگونی رضاخان و فرار پزشک احمدی، ایران تیمورتاش (دختر تیمورتاش) در جهت گرفتن انتقام خون پدرش به صورت ناشناس به بغداد رفت و جلال رضاخان، معروف به پزشک احمدی که در این شهر به شغل رمالی و دعا نویسی مشغول بود را پیدا کرد. سرانجام نیز با ممارست بسیر از طریق سفارت ایران در بغداد، پزشک احمدی را به ایران آورده و به محاکمه کشاند.

پس از چندی در حالی که عاملین اصلی به نوعی تبرئه شدند، وی اعدام شد. احمد کسروی وکیل مدافع وی بوده و در دادگاه از او دفاع نمود.

کسروی، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ وکالت پزشک احمدی را بر عهده می‌گیرد و با این عنوان که او "واسطه افزار جرم" بوده نه عامل آن، خواستار تبرئه وی شد. ارسلان خلعت بری (وکیل خانواده سردار اسعد در محاکمه پزشک احمدی) به دلایل کسروی پاسخ داد.

نام چند تن از افراد مشهوری که به دست او کشته شدند: نورالله نجفی اصفهانی، تیمورتاش، ارباب کیخسرو شاهرخ، سردار اسعد و محمد فرخی یزدی.

آنچه که در دوران رضا شاه به آن کم بها داده شده میزان میهن پرستی این شاه ایران دوست است. او که شاهد جنایات انگلیسها بین سالهای 1917 تا 1919، "قحطی بزرگ" بود، نتوانست این تفری را که در دل از انگلیسها و روسها داشت سیاستمداران پنهان کند و با تمام وجود با هیتلر برضد استعمار روس و انگلیس همصدا شده بود. حتی دوستی با آلمان را تا اواخر جنگ دوم جهانی ادامه داد و هزاران مستشار آلمانی را در ایران نگهداشت و این طرفداری از آلمانها به قیمت برکناری او از سلطنت تمام شد. بدین ترتیب وارد دوران بعد از شهریور بیست و قبل از کودتای سی و دو می شویم که مردان بزرگ سیاسی دوران معاصر ایران ظهور کردند. در چنین محیطی، یکسال بعد از برکناری رضاشاه، یکی از گم نامان سیاسی ایران، عبدالحسین سرداری، انسلن نیکوکار ایرانی و دبیر دوم سفارت ایران در یک اقدام خودسرانه بین پانصد تا هزار پاسپورت ایرانی برای یهودیان بی پناه صادر نمود و جان صدها یهودی را در اروپا نجات داد.

بالاخره یک سوال تاریخی اینجا مطرح می شود: وقتی رضا شاه را انگلیسها از ایران اخراج کردند و به فروغی پیشنهاد جانشینی او را کردند، چرا فروغی قبول نکرد؟

چون جایگاه پادشاه در نظر ایرانیان ارجمذ، ملی و مذهبی بوده و شاید بهمان دلیلی که ابومسلم خراسانی بعد از سرنگونی امویه، خودش را خلیفه ننماید و خلیفه ای جبارتر از امویه، یعنی عباسی را بر مسند خلافت گذاشت!

شاه جوان، محمد رضا شاه، در ابتدای سلطنت به خاطر عدم دخالت در امور مملکت، باعث رشد مشروطه و حکومت قانون شد. ولی این نهال دوباره جوانه زده مشروطه دوباره با کودتای 28 مرداد خشکانیده شد تا شرایط برای بدخیم شدن سرطان آماده گردید. مردم به امید بیرون کردن شاه و جانشینی آن با حکومتی بهتر در چاهی افتادند که بیرون آمدن از آن کار حضرت فیل است.

در حکومت اسلامی، ملت ایران از ابتدا درگیر بحران بوده است. از گروگان گیری و جنگ ایران و عراق شروع شده تا محاصره اقتصادی. ولی مشهورترین وقایع رژیم اسلامی از این قرار است:

اعدام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ واقعه‌ای بود که طی آن تعداد نامعلومی از زندانیان سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی در ایران در ماه‌های مرداد و شهریور ۱۳۶۷ اعدام شدند. به طور کلی جرم زندانیان همکاری با سازمان‌های مخالف جمهوری اسلامی به خصوص سازمان مجاهدین خلق ایران و همچنین طیف‌های مختلف گروه‌های چپ و کمونیست بود، اما "ارتداد" و "الحاد" به معنی رویگردانی از اسلام و عدم اعتقاد به خدا نیز به عنوان تنها جرم برخی شمرده می‌شد.

تعداد قربانیان این واقعه نزد مراجع مختلف متفاوت است و از ۶۵۸ نفر تا بیش از دوازده هزار نفر تخمین زده می‌شود.

آیت‌الله خمینی آنها را «محارب» اعلام می‌کند و چنین حکم می‌دهد:

«از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می‌گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده‌اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری‌های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی آنها برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تا کنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند.»

قتل‌های زنجیره‌ای به قتل برخی از شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی مخالف نظام جمهوری اسلامی در دهه هفتاد خورشیدی در داخل و خارج از ایران که به عوامل اطلاعاتی کشور نسبت داده شده‌است، گفته می‌شود.

اواخر آبان ۷۷، بلیه‌ای با فکس برای برخی نشریات ارسال شد.

در آن بیانیه با طرح نام ۳۵ چهره سیاسی و ادبی، از آنان به عنوان افراد معاند و ضد انقلاب نام برده شده بود.

نویسندگان این بیانیه تأکید کرده بودند که این افراد، به زودی کشته خواهند شد و به سزای اعمال خود خواهند رسید

با توجه به حساسیت شدید جامعه نسبت به قتل‌ها و وعده خاتمی (رئیس جمهور وقت) برای مجازات عاملین آن، بلافاصله بدستور خاتمی کمیته‌ای ویژه، مرکب از علی یونسی، رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح؛ سرمدی، معاون وزیر اطلاعات و علی ربیعی، مسئول اجرایی دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی مسئول پیگیری قتل‌ها شدند.

متهمین که از مقامات رده بالای وزارت اطلاعات بودند، برای تکمیل پرونده و محاکمه تحویل سازمان قضایی نیروهای مسلح شدند (که همچون سایر بخش‌های قوه قضائیه زیر نظر رهبر اداره می‌شود) اما به درخواست سازمان مذکور کمیته تحقیق خاتمی انحلال خود را اعلام نکرد.

بر اثر پافشاری رئیس جمهور وقت ایران، محمد خاتمی، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در تاریخ ۱۵ دی ۱۳۷۷ طی اطلاعیه‌ای قبول کرد که عده‌ای از اعضای آن وزارتخانه در طراحی قتل‌ها دست داشته‌اند.

روزنامه سلام یک روز قبل (۱۴ دی ۱۳۷۷) از انتشار چنین اطلاعیه‌ای، در یادداشتی پشت پرده قتل‌های زنجیره‌ای را اینچنین روایت کرده بود:

نمی‌توان تصور کرد افرادی از درون قدرت به مرحله‌ای از انحراف و ضلالت رسیده باشند که انجام جنایاتی از این نوع را مشروع بدانند و بپندارند با چنین جنایات و ظلم‌هایی می‌توان به اسلام و نظام اسلامی خدمت و آن را تقویت کرد. مدتی قبل از شروع قتل‌های زنجیره‌ای، موسوی شیرازی نزد خاتمی می‌رود، و اعلام می‌دارد که در وزارت اطلاعات سناریویی در حال تدوین است و می‌خواهند عده‌ای را به قتل برسانند تا باعث سقوط دولت شما بشود.

داریوش فروهر (رهبر حزب ملت ایران) و همسرش پروانه اسکندری عصر ۱ آذر سال ۱۳۷۷ در منزل شخصیشان واقع در محله فخرآباد تهران با ضربات چاقو به قتل رسیدند. چندی بعد نیز در روزهای ۱۲ و ۱۸ آذر، جسد‌های دو

نویسنده دیگر محمد مختاری و محمدجعفر پوینده کشف شد. بلافاصله بعد از آن قتل‌های دیگری هم به وقوع پیوست.

سیدمحمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی وقت این قتل‌ها را محکوم کرد و نفرت انگیز خواند. دیگر مسئولین نیز موضع‌گیری کردند. محمد رضا خاتمی، دبیرکل جبهه مشارکت ایران در یک سخنرانی از انجام ۸۰ قتل توسط قاتلان سخن گفت. وی هیچگاه چگونگی دستیابی اش به این اطلاعات را روشن نساخت.

بعد از به اوج خود رسیدن قتل‌ها، موسوی به دفتر رئیس جمهور رفته و اعتراف می‌کند که قتل‌ها توسط او انجام گرفته‌است. پس از مدتی بی‌توجهی به او با اصرار وی سخنانش نزد اطرافیان‌ش مورد قبول واقع می‌شود. موسوی علت و انگیزه قتل‌ها را چنین بیان می‌کند:

تحلیل ما از اوضاع جاری روز این بود که خامنه‌ای غیر از امام است و ختمی هم به دلیل این که ۲۰ میلیون رای آورده و بیست میلیون پشتیبان دارد، قدرتش بیشتر از بنی‌صدر است و ما این قتل‌ها را مرتکب می‌شویم و به گردن خامنه‌ای می‌اندازیم و جنگ بین این دو منجر به شکست خامنه‌ای در مقابل خاتمی خواهد شد.

برخی از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای:

داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، مجید شریف، فریدون فرخزاد، دکتر رضا مظلومان، دکتر مظفر بقایی، پیروز دوانی، دکتر صادق شرفکندی، دکتر عبدالرحمن قاسملو، فاطمه قائم‌مقامی، دکتر کاظم سامی، علی اکبر سعیدی سیرجانی، سیامک سنجری و عده زیاد دیگری که لازمه آن کتاب جداگانه است.

باید توجه داشت که هیچکدام از قتل‌های سیاسی در ایران نمیتواند بدون اجازه عالی‌ترین مقام کشور بوده باشد. این یکی از سنن اسلامی است که از صدر اسلام وجود داشته و مربوط میشود به مهدورالدم شدن. ولی در تاریخ مدرن ایران رسماً از اسفند 1324 (ترور کسروی) شروع شده و همچنان ادامه خواهد داشت.

از اقداماتی که تأثیر بین‌المللی داشت، صدور حکم ارتداد (خروج از دین اسلام)

و مهدور الدم بودن سلمان رشدی پس از نگارش کتاب آیات شیطانی، در سال ۱۳۶۷ است. کتاب آیات شیطانی یک رومان معمولی است و ارزش ادبی ندارد. بطور خلاصه، سلمان رشدی به نقل از تاریخ طبری و تاریخ نویسان دیگر، داستان بت های لات و عزی و منات را شرح داده که در سالهای اول بعثت حضرت محمد فرموده بودند که این بتها خوب هستند. ولی بعداً فرمودند که شیطان ایشان را گمراه کرده بودند که چنان سخنانی گفته اند. وقایع مهم در دوران حکومت اسلامی که هرکدام میتواند کتاب جداگانه ای باشد: گروگان گیری سفارت آمریکا. جنگ هشت ساله.

جنگ شیمیائی صدام حسین علیه ایران.

مجاهدین خلق به رهبری و زعامت مسعود رجوی، فقیه بدون عمامه، با کراوات قبل از انقلاب و تا یکسال بعد از پیروزی انقلاب بازوی نظامی حکومت اسلامی بودند. بعد از شروع جنگ ایران و عراق، باصدام حسین متحد شدند.



آنها نه تنها بر علیه نیروهای ایرانی در جبهه ها میجنگیدند، بلکه مسئول بسیاری از عملیات تروریستی و خرابکاری و کشتار مردم در داخل و خارج ایران بوده و در عراق مسئول کشتار شیعیان و کردها نیز بوده اند. موضوع شکنجه هرچند در تمام رژیمهای دیکتاتوری مرسوم و کاری عادیهست، ولی هیچ رژیمی در جهان علناً به آن اعتراف نمیکند و هرگونه شکنجه ای را انکار میکنند. در دوران ریاست جمهوری خاتمی که اکثریت مجلس با اصلاح طلبان بود، قانون منع شکنجه با اکثریتی بزرگ تصویب شد. ولی شورای نگهبان

(قانون گذار اصلی جمهوری اسلامی طبق قانون اساسی) باستناد سیرت نبی و چندین حدیث، شکنجه را اسلامی و به جهانیان اعلام نمودند که شکنجه جزء لاینفک حکومت اسلامی بوده و خواهد بود.

مشمزکننده ترین شکنجه که حتی در زندانهای عربستان و کره شمالی و برمه هم خبری از آن بگوش کسی نرسیده، تجاوز جنسی میباشد. این کار شنیع از اول انقلاب تا همین ماههای اعتراض به تقلب انتخابات 88 در زندانهای ایران مرسوم بوده است.

تجاوز جنسی به زندانیان سیاسی و دستگیر شدگان در تظاهرات ملیونی، یکی از ننگین ترین صفحات کارنامه جمهوری اسلامی میباشد. رژیم اسلامی پای الله را هم بمیان میآورد و به استناد قرآن کریم که میفرماید دختر بکره و کم سن را نمیتوان حد زد، لذا با تجاوز، راه را برای اعمال حد شرعی هموار میکنند. رئیس دو دوره قانون گذاری مجلس شورای اسلامی، آقای کروی مدارک مربوط به این تجاوزات را به دادگستری جمهوری اسلامی ارائه کرد. علاوه بر این چندین دختر و پسر جوان در مقابل دوربین مطبوعات با از خود گذشتگی در مورد این تجاوزات شهادت داده اند. ولی دادگستری رژیم این اعتراضات را نادیده می گیرد.

داستان انتخابات خرداد 88 و اعتراض ملیونها نفر به تقلب در آن، از وقایع مهم و شاید نقطه عطفی در مسیر وقایع رژیم اسلامی باشد. علاوه بر هزاران کشته شدگان گمنام، مرگ ندا آقا سلطان، سهراب اعرابی و مسعود علی محمدی بیشترین انعکاس جهانی را یافت.

اگر در دوران قاجار آخوندهای درباری با فشار بر شاهان بی لیاقت باعث جدائی افغانستان و قفقاز از ایران شدند، در دوران رژیم جمهوری اسلامی، صدمتی که به این مملکت وارد شده بمراتب بیشتر و جبران ناپذیرتر از جدائی چند استان است. شرح تعدادی از این مصیبت ها به قرار زیر است:

ایران بعلت موقعیت استثنائی جغرافیائی، باید درآمدی معادل درآمد کنونی

استخراج نفت از ترانزیت نفت و گاز ترکمنستان و قزاقستان و بلکو به خلیج فارس کسب میکرد. نه تنها این درآمد هنگفت از ملت ایران گرفته شده، بلکه آبادانیهای صنعت نفت بطور کلی به خرابه ای تبدیل شده است. بیشتر از بیست و پنج سال است که منابع گاز ایران در حوزه مشترک ایران و عربستان و قطر توسط آنها استخراج میشود. قطر بصورت یک قدرت صادراتی گاز در جهان مطرح است در حالیکه ایران گاز از ترکمنستان وارد میکند.

از دست دادن حقوق پنجاه درصدی ایران در دریای خزر و توافق سیزده درصدی مشروط که هیچ وقت حتی نمایندگان مجلس خودشان هم از مفاد این توافق ها مطلع نشدند.

الان حدود بیست سال است که رژیم با هزینه ای بیشتر از چهل ملیارد دلار به دنبال تولید هزار مگاوات برق اتمی در بوشهر است. در حالیکه یک نیروگاه بسیار مدرن گازی با ظرفیت هزار مگاوات ارزشی حدود یک ملیارد دلار دارد. هزینه های سیاسی که ملت بیچاره ایران برای این پروژه پرداخته است قابل حساب کردن نیست.

کمک های بلاعوض به کشورهاییکه فقط با اسرائیل و آمریکا سر ستیز دارند و برای ایران هیچگونه ارزش اقتصادی و سیاسی ندارد. در حالیکه بازسازی مناطق جنگ زده ایران در بیست سال گذشته فراموش شده ، بازسازی جنوب لبنان با ملیاردها ثروت ایران انجام پذیرفت و این خود یکی از صدها دلیل غرب برای اعمال محاصره اقتصادی و رنج و ملال مردم عادی ایران است.

تخریب آثار تاریخی و سرمایه های ملی ایران متعلق به دوران قبل از اسلام، چه به بهانه کارهای عمرانی مثل سد سیوند و یا کشف امامزاده درست در کنار معبد آناهیتا، تا شاید اثری از آرامگاه کورش و یا معبد آناهیتا برای نسل های آینده ایران باقی نماند.

اشاعه خرافات و کشف هزاران املزاده و هزینه های هنگفت مقبره و بارگاه سازی که در طول تاریخ ایران بی سلبه است. کشف چاه چمکران حتی با انتقاد بسیاری از فقیهان و آیت الله ها روبرو شد. آیت الله خمینی در زمان حیاتش حتی حاضر به دیدن آیت الله مصباح یزدی سرکرده گروه حجتیه نشد و یک عکس از ملاقات این دو موجود نیست، اکنون به عنوان قدرتمندترین آیت الله ایران بعد از رهبر و از شانسهای جانشینی اوست. اینها احمدی نژاد را سرکار آوردند، چون هشت سال پیش معتقد بودند امام زمان ظرف سه چهار سال آینده از چمکران ظهور خواهد کرد. احمدی نژاد در سخنرانی مفصلی در قم، که در یوتیوب موجود است، گفت: علت حمله آمریکا به عراق آگاهی آنها از آمدن قریب الوقوع امام زمان بوده است نه بخاطر نفت.

این نسل خرافاتی که در ایران بوجود آمده را نمیتوان با هزینه های میلیاردی هم اصلاح کرد، مگر با طول زمان.

انقلاب فرهنگی و نابودی دانشگاه ها و اخراج استادان و دانشمندان از ایران که سی و سه سال پیش، توسط عبدالکریم سروش و آیت الله خمینی شروع شد، هنوز با محروم کردن خیلی از دانشجویان واجد شرایط و سهمیه بندی آموزش عالی و بستن دانشکده های علوم انسانی ادامه دارد.

ناپدید شدن ارقام نجومی از درآمد نفت ایران در سی و سه سال گذشته که سر به چند صد ملیارد دلار می زند و کاملاً روشن است که در حسابهای سران رژیم در خارج از ایران اندوخته شده، در مقابل نابودی مغزها در سرزمین ایران و فرار آنها به خارج، رقم ناچیزی بلید بنظر برسد.

جنگ ایران و عراق و ادامه آن به دلایل احمقانه آخوندها برکسی پوشیده نیست و رقمی را برای از دست دادن آنهمه جتابخته نمیتوان به حساب آورد.

احراز مقام اول معتادین به مواد مخدر در جهان به نسبت جمعیت، احراز مقام اول زنان خودفروش بعلت فشار مالی در جهان به نسبت جمعیت، احراز مقام اول در اعدام به نسبت جمعیت در جهان، کسب مقام دوم یا سوم در رشوه خواری دولتی در جهان، همه از مصیبت های غیرقابل جبران و از نتایج این رژیم بی برکت اسلامی بوده است.

بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اگر رژیم غیر از این رژیم در ایران بود، شاید ترکمنستان و آذربایجان و ارمنستان به حوزه فرهنگی خود باز می‌گشتند در حالیکه عده ای بادیه نشین ادعا بر سرزمینهای ایران را دارند و از همه مضحک تر آنکه رئیس جمهور و رهبر رژیم اسلامی، شال و قبای آنان را بتن میکنند و دست به گردنشان می اندازند.

در حالیکه شهرهای امارات عربی بخاطر ترانزیت واردات به ایران در سی سه سال گذشته دگرگون شده اند، بنادر و جزایر ایرانی در خلیج فارس مثل بقیه شهرهای ایران پیشرفتی نداشته اند. امروزه دویی مرکز سرمایه گذاری میلیاردها دلارهای به غارت رفته از خزانه ایران توسط سرمداران رژیم اسلامی است. تصاحب هیجده میلیارد دلار ایران توسط ترکیه از سال 87 بمدت یکسال بحث مطبوعات بوده و بعد از این همه جنجال بالاخره معلوم نشد که چه کسی مسئول چنین دزدی و خیانتی میباشد. همچنین در این سال مسدود کردن حساب بانکی که در آن یک میلیارد و هشتصد ملیون پوند بوده و گویا متعلق به مجتبی فرزند رهبر می باشد، نمونه دیگری از غارت ثروت ملی ایران است. و از همه مضحکتر دزدی علنی سه میلیارد دلار است که برای فراموش کردن ارقام نجومی که توسط سران رژیم اسلامی دزدیده و در خارج اندوخته شده است، چندین ماه دادگاهی نمایشی برایش درست کردند و عده ای محکوم شدند ولی بالاخره کسی ندانست این سه میلیارد دلار کجا رفته و بالاخره تحت الشعاع اخبار بد دیگر فراموش شد.

در سی و سه سال گذشته دزدی، رشوه خواری، آدمکشی، ظلم، فحشا، اعتیاد، توهین به اعتقادات مردم، دروغگوئی، شکنجه، تجاوز جنسی در زندانها، و هر کار ناشایستی در رژیم جمهوری اسلامی در حد اعلاى خود و نه تنها در طول تاریخ ایران بلکه رکورد دار جهانی بوده تا جائیکه مردم، دیکتاتورهای گذشته را در خواب دیده اند که روسفید شده و عینک آفتابی پوشیده اند.

بالاخره بعد از سی سال تظاهر و نمایش دمکراسی، در انتخابات ریاست جمهوری 88 مردم ایران متوجه شدند:

بر اساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و بنابر گفته بسیاری از فقهای رژیم، ولی فقیه که تمام ارکان مملکت را اداره میکند، مشروعیت خود را از مردم کسب نمیکند، بلکه این مشروعیت الهی است که به او تفویز شده است. بنابراین رای مردم در انتخابات ارزشی ندارد و رئیس جمهور کسی میباشد که رهبر تعیین میکند!

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بیشتر به کتاب شرعیات شباهت دارد دارای ویژگیهای انحصاری خود میباشد:

هرچند تمام نشانه های دموکراسی از قبیل انتخابات، مجلس شورا، دادگستری، وظائف دولت و تفکیک قوای سه گانه در آن دیده میشود ولی تماماً نمایشی است. در حقیقت با ایجاد یک دور باطل، حکومت یک دیکتاتوری واقعی است. به این معنی که:

رهبر شورای نگهبان را منصوب می کند، شورای نگهبان نامزدهای مجلس خبرگان رهبری را تایید می کنند و نمایندگان این مجلس رهبر را انتخاب می کنند. این دور باطل و بی پایان انتقادات گسترده ای را به دنبال داشته است که حتی، گاه در میان احزاب و شخصیت های رسمی و داخل حکومت اسلامی نیز مطرح می شود.

محمد خاتمی که با شعار اصلاحات توانست در انتخابات دوم خرداد 1376 به یک پیروزی تاریخی رسیده و رئیس جمهور شود، او و همفکران اصلاح طلبش در مجلس شورای اسلامی که اکثریت را هم داشتند بمدت هشت سال بحث و جدل در مجلس نتوانستند "نظارت استثنایی و قانون مطبوعات" را حتی اصلاح کنند. باتوجه به توضیحات بالا، طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اختیارات رهبر بحدی بالاست که نقش رئیس جمهور ناچیز و هم‌طوریکه رئیس جمهور سابق گفته در حد ملامور خرید و دیسپاچر است. مجلس فقط جنبه مشورتی دارد و قانون را هم رهبر وضع میکند. از همه مهمتر دادگستری و قوه قضائیه است که آنهم زیر نظر رهبر است. بنابراین سه قوه زیر نظر و تحت کنترل رهبر میباشند.

هرچند فرمان کورش، الهام بخش اصول بیئیه حقوق بشر و قانون اساسی و

مشروطه صد ساله مایه مباحثات ما ایرانیان است ولی مردم دنیا با توجه به عمل کردهای حکومت اسلامی، قضاوت دیگری درباره ما دارند.

پله پله بعد از شروع رنسانس (1400 میلادی) و اختتام جنگهای سی ساله که اقتدار مطلقه ولایت کلیسا از بین رفت (1648 میلادی) و در دوران روشنگری اروپا یعنی اواخر قرن هفدهم بالهام از قوانین اساسی گذشته و آثار نویسندگانی مثل منتسکیو و روسو، نهادینه شدن قانون اساسی جهش پیدا کرد.

طرح تفکیک قوا به ابتکار منتسکیو، مدلی برای روش حکومت شد. ژان ژاک روسو در کتاب "قرارداد اجتماعی" ساختارهای اجتماعی را شرح داده و در کتاب امیل با توصیف اصول تعلیم و تربیت، مفهوم «شهروند» را به عنوان «عضو حاکم» مطرح میکند.

باین ترتیب با داشتن ساختار اجتماعی که لازمه آن قنون اساسی بود غرب توانست وارد دوران انقلاب صنعتی بشود و آنها که از قافله عقب ماندند، مثل روسیه و چین دچار انقلابات اجتماعی شدند.

اکنون که این نوشتار را به پایان میرسانیم، بینیم چگونه میتوانیم از دورانهایی که در سرزمینمان پشت سر گذاشته ایم و از اشتباهات گذشته درسی بیاموزیم. شاید بتوانیم سرطانی را که گریبانگیر جامعه ایران شده درمان کنیم و آینده بهتری برای آیندگان بسازیم.

به همین سه عکس دقت کنید: جسد کسروی و منشی او در کاخ دادگستری سال 1324، کشتار جوانان کرد در دادگاه صادق خلخالی سال 1357 و تصویر یکی از هزاران قاضی دادگاه انقلاب که در سی و سه سال گذشته دادگستری رژیم جمهوری اسلامی را نمایندگی می کند، عکس سال 1391.



کجا بودیم و کجا هستیم . کجا خواهیم رفت؟

بنابر نصیحت فردوسی، باید عیب و هنر دشمن را، هردو، برشمرد و بلید دید فواید قتنه 57 و این مصیبت سی و سه ساله برای مردم ایران چه بوده است؟ از ابتدای حکومت اعراب بر ایران مردم عادی با پایبندی به معتقدات دینی برای عمامه و ردای آخوندی و همچنین خلیفه مسلمین احترامی قائل بودند. بهمین دلیل ابومسلم خراسانی بعد از سرنگونی خلیفه بنی امیه، خود را شایسته مقام خلافت ندانسته و خلیفه دیگری از قبیله قریش، ولی از طایفه بنی عباس را بر مسند خلافت نشانده. همان خلیفه بعداً او را با حیله و نیرنگ به دربار دعوت کرد و کشت. حتی اگر کسی مثل حلاج و یا رازی حقیقت را می گفتند، یا آنها را بدار می آویختند و یا آثارشان را نابود میکردند. این روند تا همین ده های اخیر ادامه داشته و اکثر مردم به علت حجاب دینی هرگز روحانیت آخوندها را زیر سوال نبرده بودند.

ولی از برکات این رژیم اسلامی، مردم عادی در کوچه و بازار وارد دوران روشنگری شده اند و تقریباً همه مردم این قوم را خوب شناخته اند. اگر چهل سال پیش آخوندی در خیابان پیاده راه می رفت و همه با میل به او "حاجی آقا سلام" می گفتند، امروز با وجود آنکه تعداد آخوندها در هر شهری ده برابر شده، آخوندها در خیابان راه نمی روند و کسی با عملمه از ترس توهین و یا صدمه منتظر تاکسی نمیشود.

این روشنگری مردم عادی از موهبتهای حکومت دینی است، هر چند که بی آبرو کردن دین را بهمراه داشته است.

مردم عادی هرگز دروغهای این قوم ظالم را زیر سوال نمی بردند. وقتی امام جمعه محترم قم اظهار می دارد که آقای خامنه ای در لحظه تولد گفته: "یا علی" و این سخنرانی در تلویزیونهای رژیم نشان داده شده و در یوتیوب برای مشاهده جهانیان موجود است، مردم عادی را به یاد دروغها با شاخ و دم کوتاهتری که در این هزار و چند صد سال شنیده و باور کرده اند می اندازد. دیگر نه تنها دروغهای قدیمی را باور نمی کنند بلکه در آینده مثل گذشته فریب

نخواهند خورد.

چاه چمکران و سرکار گذاشتن ملیونها ایرانی، حتی برای خدمتگزاران آستان قدس رضوی این اعتراض را بوجود آورده که در آنجا جسد مبارک حضرت رضا دفن شده که سالهاست بزرگترین منبع درآمد برایشان بوده، حالا چگونه ممکن است بعد از نهمصد سال که احادیث نواب اربعه و عالمان شیعه را در مورد چاه سامره و ظهور حضرت مهدی شنیده اند، ناگهان بر اساس خواب یک آخوند، تمام آن احادیث و روایات بدور انداخته شده و ظهور حضرت از چاه چمکران خواهد بود؟ "شک"، لغتی که در فرهنگ هیچ مسلمانی نبوده امروز علناً بین آیات عظام بعنوان موافق و مخالف به بحث گذاشته شده و مردم عادی را بر آن داشته که سایر داستان ها را بررسی عالمانه بکنند. هر چند که هزاران نفر در زندانهای رژیم برای مخالفت و "شک" در باره احادیث جان باخته اند ولی مردم عادی دیگر خریدار دروغگوئیهای آخوندها نیستند، هر چند دلچسب و سرگرم کننده باشند.

اینها همه نشانه های روشنگری در ایران است.

وقتی که در اخبار می آید که امیر ارشدی از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مست کرده همراه چند فاحشه لخت نماز می خواند و غیره، مردم عادی بعد از ششصد سال به معنی شعری از حافظ پی می برند:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

وقتی حتی نماینده مجلس شورای اسلامی از گم شدن چند صد ملیارد دلار در حسابهای دولت می گوید و کسی به او توجهی نمی کند، با برملا شدن یک فقره زردی "کوچک" سه ملیارد دلاری که رهبر معظم انقلاب فرمودند، "موضوع را دیگر اینقدر کش ندهید"، مردم عادی تا آخر قضیه را فهمیدند که پولها در همان حسابهای کزائی به خرج فرستاده شده و دیگر احتیاجی به خیمه شب بازی در دادگاههای جمهوری اسلامی نیست.

این درک حقایق توسط مردم عادی را باید به فال نیک گرفت که نشان دهنده روشنگری در جامعه کنونی ایران است.

مردم قرآن را بفارسی می خوانند تا مفاهیم آنرا بفهمند. دیگر به دستور ملایان که باید قرآن را به عربی خواند و این فقط ما آخوندها هستیم که آنرا برای شما معنی کنیم، توجهی نمیکنند.

مردم بیشتر از هر موقعی شاهنامه می خوانند.

اخبار این روزها مربوط می شود به جایزه ساخرف که امسال نسرین ستوده و جعفر پناهی آنرا کسب کرده اند و همزمان است با انتشار گزارش نماینده سازمان ملل، احمد شهید، درباره وضع اسفبار حقوق بشر در ایران. دیگر کشته شدن ستار بهشتی، وبلاگ نویس گمنام، زیر شکنجه. شاید دوسه ماه دیگر این اخبار هم فراموش شوند، همانطوریکه خلیها ملیونها قربانی دادگاههای انقلاب و کشته شدگان جنگ و آوارگان را فراموش کرده اند. چون نگرانی مردم غذای فرداست که باید بچه ها بخورند در حالیکه بچه های خودشان با ملیارد ها ثروت در قصرهایشان در اوپا و آمریکا با ریشههای تراشیده و موهای آویزان و سرهای بی عمامه روزگار خوشی را پشت سر می گذارند.

سرزمین ایران در طول تاریخ بعنوان یک منطقه ثروتمند و سوق الجیشی همیشه هدف تهاجم بوده است.

از زمان شروع کشاورزی تا اختراع خط و نوشتن، از دره سند تا بین النهرین، گسترده ایران بزرگ، صاحب تمدنهای بپاخاسته و افول کرده بوده است. آریئیان بعد از آنکه دودسته شدند و دسته ای به هند و دیگری به سرزمین های ایران وارد شدند، امپراطوریهی ماد و پارسی را بنا نهادند که سرانجام توسط قبایل بدوی حجاز از بین رفتند.

اعراب قبایل حجاز، مرکز حاصلخیز ایران، یعنی تیسفون و شهری با نام ایرانی بغداد (خدا داد) و اطراف بین النهرین را توانستند عرب زبان کنند، ولی بزودی خود اعراب مستعمره مردمانی با تبار عرب-ایرانی سرزمین تیسفون شدند.

بهرحال بدنه بزرگی از این سرزمین بعد از دو قرن سکوت و مبارزه آزاد شد. نباید فراموش کرد که فرش هزار رنگ سرزمین ایران که زیبایی گره های آن مدیون همبستگی این اقوام ایرانی بوده که هر کدام قهرمانانی در راه مبارزه برای سربلندی ایران داشته اند.

استحکام گره این اقوام ایرانی در فرش هزار رنگ ایران مثل قالی کردستان هرچه بیشتر پا بخورد محکمتر و زیباتر میشود.

سرزمینهای جدا شده از ایران بزرگ بعد از فروپاشی جماهیر شوروی کمونیستی بحق میبایست به حوزه فرهنگی باستانی خودشان باز میگشتند و این بیشتر در مورد بین النهرین صادق است.

ولی این رویای شیرین نه تنها به فکر کسی خطور نمیکند بلکه سرطانی که گریبگیر سرزمینمان شده جراحان اجنبی را به فکر قطع اعضای بدن ایران انداخته است.

ملت ایران در سال 1357 به همان سادگی پدرانشان در هفتاد سال قبل خواستار عدالتخانه و تغییراتی در اجتماع شدند.

رژیمی که احزاب را از بین برده، نویسندگان، روشنفکران و سیاستمدارانی را که ارادتی به شاه نداشتند از هستی ساقط کرده و تنها به گروههای مذهبی آنها به تصور مبارزه با کمونیسم اجازه فعالیت میداد، در چنین شرایطی انتشار مقاله ای در مورد اصل و نسب آقای خمینی دیگ تحت فشار اجتماع ایران را که به سرحد ترکیدن رسیده بود منفجر کرد.

شاید اگر مقاله مشابه ای در مورد اجداد آقای شریعتمداری در روزنامه دولتی دیگری چاپ میشد که مثلاً اجداد ایشان اهل بندرعباس بوده اند، بهمان اندازه بهانه بدست طلبه های مشهد میداد که به خیابانها بریزند و اعتراض کنند و نیروهای انتظامی چند تن آنها را کشته و چهل روز بعد مردم تبریز به یاد کشته شدگان مشهد با نیروهای انتظامی درگیر و چند نفر دیگر کشته شوند و بهمین ترتیب تمام ایران به جوش آمده و متوسل به خشونت انقلابی شدند.

بعد از فرار شاه، سرطان خوش خیمی که رژیم پهلوی آنرا از اسفند 1324 پرورده و تشکیلات داده بود، بمرور قدرت را در دست گرفت.

گروهی که فریبکارانه انقلاب ملت را رپوده بودند، بعد از چند سال خصوصاً با وقوع جنگ وضعیثشان آنچنان مستحکم شد که در سالهای اخیر مدتی است به تسویه داخلی خودشان پرداخته اند.

چون بقیه مردم خارج از آن دایره کوچک حکومتی یا جرات نفس کشیدن ندارند و یا آنها که در خارج مبارزه میکنند صدایشان به جایی نمیرسد. اوضاع ایران، متاسفانه، در این سی سه سال هر سال بدتر از سال قبل شده است. همسایگانی که قبلاً به حساب نمی آمدند، کشورشان جایی شده که ایرانیان در آرزوی سفر به آنجا هستند.

در حالیکه قبل از سال 1357 ایران یک پله جلوتر از کره جنوبی بود، ولی مقایسه وضع کنونی اقتصادی و اجتماعی ایران با همسلیه هایش بغیر از افغانستان ملیه تاسف است.

فقر – فلاکت اجتماعی – بحران، سه عامل بقای رژیم کنونی هستند.

فقر: داگلاس هیوم نخست وزیر انگلستان، پنجاه سال پیش گفته: اعراب مثل شتر هستند که فقط یک ساربان دیکتاتور و قدرتمند میتواند آنان را در یک خط نگهدارد و ایرانیان مثل گوسفند هستند که در گرسنگی از شبان خود فرمانبرداری می کنند.

فلاکت اجتماعی: آقای قرانته یکی از مشاهیر رژیم جمهوری اسلامی گفته است که جوانان خوب مسلمان دنبال اعتیاد و خوشگذرانی نمیروند در حالیکه ضدانقلاب ها معتاد میشود و به دنبال فحشا میرود. و به این ترتیب بکمک اعتیاد و فحشا جوانان ضد انقلاب از میدان بیرون رانده میشوند.

بحران: گروگانگیری، جنگ، محاصره اقتصادی، ترور، ایجاد وحشت و ناآرامی همگی در سی و سه سال گذشته تجربه شده که به بقاء رژیم کمک کرده اند.

بنابراین سیاست کلان رژیم جمهوری اسلامی تشدید و دامن زدن به این سه عامل بقای رژیم است.

گروههای ناراضی در داخل و خارج از هر وسیله ای که در اختیارشان بوده برای اصلاح این اوضاع استفاده کرده اند. از مقاومت مسلحانه و اتحاد با دشمنان ایران و کشتن ایرانیان بیگناه گرفته تا اعتصاب و تظاهرات و تبلیغات و بحث و شعار و غیره. تمام اقدامات این مخالفان نه تنها نتیجه ای نداشته بلکه در بعضی موارد باعث استحکام رژیم هم شده. متأسفانه بعضی از اقدامات مخالفین در جهت کمک به تحکیم رژیم بوده است.

نمونه این اقدامات ابلهانه اتحاد با صدام حسین و کشتار هموطنان بود و اخیراً پشتیبانی معدودی در مورد حمله نظامی آمریکا به ایران بوده است. هر چند که خطر چنین اشتباه فاحشی هنوز کاملاً مرتفع نشده، ولی وقت آن رسیده که راه چاره ای اندیشید.

مبارزه منفی پراکنده و یا مبارزه مسلحانه و خشونت راه بجائی نخواهد برد. این را نباید فراموش کرد که هر تغییری که با خشونت به پیروزی برسد نهایتاً همان کسانی که برای پیروزی از خشونت استفاده کرده اند، روش اعمال خشونتشان را بر مردم ادامه خواهند داد.

فرض کنیم: فردا، دار و دسته سلطنت طلبها و یا خانم مریم رجوی بکمک ارتش آمریکا، در تهران مستقر شده و دولت موقت تشکیل دهند. حرکت بعدی چه خواهد بود؟ منطقی ترین اقدام، فراهم آوردن مقدمات انتخابات مجلسی برای تدوین و تصویب قانون اساسی خواهد بود.

بسیار خوب. اگر آمریکا رضا پهلوی را در تهران مستقر کرده باشد، این قانون اساسی به احتمال زیاد مشروطه سلطنتی و اگر ختم مریم رجوی زمامدار اولیه باشند، این قانون اساسی، اسلامی سوسیالیستی با دیدگاه مجاهدین خواهد بود. به احتمال قوی تدوین قانون اساسی در این شرایط ممکن است مدتها و سالها بطول انجامد چون درصد کوچکی از مردم طرفدار گروه حاکم و خصوصاً این دو گروه یاد شده هستند.

قبل از پرداختن به راه حل باید می دانستیم چرا به این روز افتادیم و علتش چه

بود.

بله، تاکید بر گرفتاری ملت ایران در مثلث نکبتی است که بیش از هزار سال بدور ما کشیده شده.

رئوس این مثلث نکبت عبارتند از دیکتاتورهای تاجدار، دیکتاتورهای عمامه دار و جانیان بی عمامه.

هرکدام از این سه به زور و با کمک دوتای دیگر بر ملت ایران حکومت کرده اند. اکثریت قریب به اتفاق شاهان همان دیکتاتورهای تاجدار هستند که عمامه داران دربار در خدمتشان بوده اند.

در حقیقت از هر زاویه ای که به تاریخ ایران نگاه کنیم خواهیم دید نبودن قانون برای رسیدن به حکومت و نبودن قانون درست برای حکومت کردن مشکل ما بوده است.

دیکتاتورهای عملیه دار از زمان عمر تا رژیم کنونی یا در قدرت بوده اند و یا در مقام دوم قدرت که جانیان بی عمامه مثل خالدابن ولید، ابی وقاص و مجاهدین بر ایشان کشتار میکرده اند.

جانیان بی عمامه مثل تیمور لنگ تا مسعود رجوی و امروزه، سران سپاه و بسیج و لباس شخصی ها در طول تاریخ، فقیه های مطلع تر از آیت الله ها بوده اند که فقط عملیه نداشته اند.

تا زمانی که صاحب قانون اساسی نشویم که این سه گروه و یا بعبارت ساده تر سلطنت طلبها، مجاهدین و آخوند ها از دایره رهبری کنار گذاشته شوند، ایران روز خوش نخواهد داشت.

شوربختانه این روزها ایرانیانی که در طول زندگانشان از طرفداری و فرمانبرداری از این رئوس نکبت به مال و مقامی رسیده و خارج از ایران زندگی مرفه ای دارند، چه بسا برای سرگرمی، دور هم جمع شده و منشور و اساسنامه مینویسند و به خیال خوش خودشان با جمع کردن دوسه هزار نفری در لوس آنجلس می توانند حکومت آینده ایران را در دست بگیرند.

باز هم شوربختانه اینها که در میانشان افرادی تحصیل کرده و میهن دوست هم وجود دارد بعزت دوری سی و سی و سه ساله از ایران و نبودن بین مردم نمیدانند که همین رژیم جمهوری اسلامی اگر ده درصدی طرفدار بین مردم داشته باشد محبوبیت این دو راس مثلث نکبت در میان مردم ساکن در بین مرزهای ایران حتی از یک دهم درصد هم کمتر است.

آنها نمیدانند که اکثریت مردم ایران اگر یک لعنت به بنیانگذار رژیم حاکم میفرستند، سه لعنت به آنها میفرستند که باعث و بانی آمدن این رژیم به سرکار شدند.

البته اینها اشتباه نمیکنند که قدرتهای خارجی بودجه هائی برای مخالفین رژیم تعیین کرده اند و آنها میدانند که با ارتباطات سیاسی که دارند، اگر بتوانند چند هزار نفری را دور خودشان جمع کنند میتوانند طبق قوانین موجود در آمریکا از این بودجه های محرمانه استفاده کنند.

البته در دهه های گذشته این دو راس مثلث علناً باهمین استدلال که آنها رهبر آپوزیسیون ایران هستند از دولتهای خارجی، شاهان و امیران و رئیس جمهور معدوم عراق اعانات زیادی دریافت داشته اند. امروزه دیگر جمع آوری اعانه از آن طریق امکان ندارد.

منشوربازی و گروهک درست کردن راه قانونی تازه ایست.

مهمترین موضوعی که باید با خطوط برجسته نوشت و با صدای بلند فریاد زد اینست که رهبران، مدیران و گردانندگان جنبش ملت ایران و رژیم آینده ایران آنهایی هستند که در داخل ایران زندگی و مبارزه میکنند. اگر عده ای از این رهبران هم اکنون در خارج از ایران زندگی میکنند، آنها بیشتر طول عمر خودشان را در ایران گذرانیده و مبارزه کرده اند و خیلی از آنها بعد از آزادی از زندانهای رژیم راهی خارج از کشور شده اند. آنها که بیشتر عمر خود را در خارج از ایران زندگی کرده اند سخنگوی ساکنان ایران هستند و تعهد میکنند که در رژیم آینده ایران هیچ مقام و سمتی نداشته باشند.

بنا بر این، آنان که می خواهند این رژیم را تغییر دهند باید ابتدا خط‌مش خود را برای داشتن آن قنون اساسی مورد دلخواه اکثریت ملت ایران بنویسند. این خط‌مش را به عبارتی دیگر "مرا‌نامه" مینامیم. آنانکه معتقد به این مرا‌نامه هستند باید نامی برای خودشان تعیین کنند و از آنجهت که این مرا‌نامه باید روزی دربرگیرنده تمام ایرانیان باشد لذا آنرا "ایرانیان متحد" مینامیم.

با توجه به آنچه که گفته شد مرا‌نامه ذیل میتواند دربرگیرنده این تفکر باشد.

همچنین برای آن وب سائیتی تعیین شده بنام "یونایتد ایرانیان دات کام":

www.unitediranian.com

مرامنامه ایرانیان متحد



این صدای مردم ایران در برون مرز است

ما ناچار هستیم برای گذار از این مرحله و تغییر مسالمت آمیز رژیم در ایران، آرمان و هدف خود را اعلام نموده و از خبرگان رهبری و مقام رهبر بخواهیم: برای گذشتن از دوران گذار بدون خشونت به این مرامنامه ما که زیربنای قانون اساسی رژیم آینده ایران است، برای شروع بحث و مذاکره توجه کنند.

افراد و گروه های ایرانی با اعتقادات سیاسی مختلف باهم متحد شده اند تا که در دوران گذار از بن بست سیاسی کنونی بیرون آمده و به رژیم حاکم در ایران نظراتشان را اعلام کرده و با احترام به معتقدات مذهبی ایرانیان از رهبران کنونی ایران بخواهند قبل از آنکه بدخواهان با توسل به نیروی قهریه مملکتمان را به آشوب بکشانند، باهم به مذاکره بنشینیم و ترتیباتی داده شود تا که مقام محترم روحانیت در مساجد مردم را برای آخرت ارشاد کنند و مردم ایران بتوانند رژیمی دموکراتیک در ایران برپا کنند.

این افراد معتقد هستند و قسم یاد میکنند که رژیم آینده ایران علری از خشونت و قانون اساسی که بعداً مجلس موسسان به تصویب خواهد رسانید مقدمه ای این چنین خواهد داشت:

ما مردم ایران برای ساختن کشوری بهتر، توسعه عدالت، تضمین آسایش اجتماعی، دفاع از مرز و بوم و تمامیت ارزی غیرقابل تغییر مملکتمان، توسعه رفاه، تضمین موهبت آزادی ملت و آیندگان این قانود اساسی را معین می کنیم که تمام اصول آن هرگز با اعلامیه جهانی حقوق بشر مغایرت نداشته باشد. دین، سلطنت و ایده لوژی از حکومت برای همیشه جدا بوده و تمام مردم، زن و مرد با هر عقیده و دینی دارای حقوق مساوی باشند.

شش اصل غیر قابل تغییر که باید در قانون اساسی ایران گنجانیده شود به قرار زیر است:

- ۱- هیچ کدام از اصول این قانون اساسی نمیتواند با اعلامیه جهانی حقوق بشر مقایرت داشته باشد.
- ۲- حق و حقوق تمام افراد ملت ایران، مرد و زن با هر دین و عقیده و مسلکی برابر است.
- ۳- دین و سلطنت و ایده لوژی از حکومت باید جدا باشد.
- ۴- رئیس قوه مجریه نمیتواند بیشتر از دو دوره قانون گذاری انتخاب شود.
- ۵- بالاترین مقام تشریفاتی مملکت، بهر نامی که خوانده شود: شاه، رئیس جمهور، ولایت فقیه، رهبر، خلیفه، برگزیده، و غیره توسط رئیس قوه مجریه به پارلمان معرفی و با تصویب دو سوم آرا بمدت ده سال در این مقام تشریفاتی خدمت خواهد کرد.
- ۶- اعضای قوه مجریه، بالاترین مقام تشریفاتی و روسای قوه مقننه و قوه قضائیه باید بیشتر از دو سوم زندگانشان در ایران بوده باشد.

چند سوال و جواب

در این مرامنامه "ایرانیان متحد" چند موضوع بحث انگیز هست که باید آنها را نقد کرد:

چرا پرچم سه رنگ ایران با لوحه کورش؟

اولاً این آرم "ایران متحد" است و پرچم ایران را مجلس موسسان در آینده همراه با قانون اساسی تعیین و تصویب خواهد کرد. و لوحه کورش نماد قانونمندی ما ایرانیان بوده و هست.

چرا مذاکره با رژیم جمهوری اسلامی؟

هواداران مثلث نکبت و خیلی از آنها که سالها زندگی راحتی در لوس آنجلس داشته اند فکر میکنند که در ایران روزی انقلابی خواهد و سران این رژیم مثل شاهنشاه آریامهر همراه خانواده تشریف خواهند برد و این رهبران بعد از سی و سه سال اقامت در خارج با هواپیمای "ایرفرانس" به ایران خواهند رفت و بعد از سخنرانی در مصّلی تهران، دولت موقت تشکیل خواهند داد. این خواب و خیالی بیش نیست. حتی اگر آمریکا با یک میلیون سرباز به ایران حمله کند و ایران در محاصره صد در صد اقتصادی و با همکاری چین و روسیه قرار بگیرد و سطح زندگی در ایران پلّین تر از افغانستان هم شده و نا امنی در ایران بدتر از وضع فعلی سوریه بشود، آن قسمت از معتقدان پروپا قرص این رژیم تا با خاک یکسان کردن ایران مبارزه خواهند کرد. چون برای آنها ایران مطرح نیست و در خرابی و نابودی ایران آنها امیدوارند شلید امام زمان را خواهند دید. بالاخره بعد از سالها مبارزه و پیروزی، باید قبول کرد که همه ما ایرانی هستیم و باید در آرمش کنار هم زندگی کنیم و نیروی شکست خورده باید راهی برای عقب نشینی داشته باشد.

این پیشنهادیست تا بدنه سپاه و بسیج و لباس شخصی ها بدانند که بالاخره آنها هم ایرانی هستند و باید روزی تابع قوانینی بشوند که به نفع ملت ایران است نه به نفع

آنان که خود را نماینده خدا می دانند.

چرا مواد 5 و 6؟

هرچه را که گفته و نوشته ایم فقط بخاطر همین ماده 5 و 6 است. در سی و سه سال گذشته اگر تمام اتفاقات آنرا کنار هم بگذاریم و یک بیوگرافی چند صفحه ای برای خانواده رجوی و پهلوی بنویسیم، چیز اقلتر آمیزی که بتوان بعنوان سابقه نیکو در آن باشد پیدا نمیکنیم. قبلاً مقایسه ای بین شاه سلطان حسین و محمدرضا پهلوی و طهماسب و رضا نوشتیم، اما در تاریخ نوشته شده ایران هرگز خیانت، جنایت و جاسوسی را نمیتوان سابقه درخشان مبارزاتی نامید. ممکن است اینها برای چند سناتور جنگ طلب و یا شهردار سابق نیویورک مهم نباشد ولی ملت ایران نمیتواند چنین ننگی را تحمل کند. با تمام این تفصیلات اگر این دونفر همین دو ماده را قبول کنند و به آن قسم یاد کنند، میتوانند ملیونها ثروت اندوخته خودشان را در این چند دهه آخر عمرشان در راه سربلندی ایران مصرف کنند.

چرا، این صدای مردم ایران در برون مرز است؟

هرچند "ایرانیان متحد" شامل تمام ایرانیان چه در برون مرز و چه در درون مرز با هر عقیده و مسلک مرام میباشد ولی سعی میکند یاران همفکر خود را اول در ایران دور هم جمع کند. چون آنها هستند که با از خودگذشتگی در ایران جنبش را آغاز کرده و نهایتاً به پایان میرسانند. نقش گروه ها در خارج از کشور کمک رسانی به داخل کشور میباشد که در مرحله اول بعلت برخورداری از آزادی بیان می توانند در نقش سخنگو باشند و از همین ابتدا اعلام نموده اگر بعداً جنبش ایرانیان رهبری پیدا کند، آن رهبر از داخل ایران و کسی خواهد بود که دو سوم زندگیش در ایران گذرانده شده باشد. خوشبختانه همین جمله بدون آنکه اهانتی به صدها نفر رجل سیاسی و مقام های امنیتی رژیم گذشته که با ثروت های هنگفت در سی و سه سال گذشته در آمریکا و اروپا از زندگی مرفهی برخوردار بوده اند کرده باشد، آنها را از احراز هرگونه نقش رهبری در آینده ایران منع نموده است.

چرا آنها که دو سوم زندگانشان در ایران بوده؟

پنج ملیون ایرانی مهاجر داریم و این حق طبیعی یک یک آنهاست که آرزو کنند و بتوانند روزی شخص اول مملکتشان بشوند. چرا باید این حق از یک دانشجوی سی ساله که تمام عمر دانشجوییش در ایران صرف مبارزه شده و اکنون دانشجوی دکترا در اروپاست گرفته شود و آنرا بدهند به آن دیگری که چهل سال پیش با ثروتی هنگفت به آمریکا مهاجرت کرده و امروز مدعی تاج و تخت سلطنت در ایران است و یا آن یکی که سی و دوسال پیش در خدمت صدام حسین برای کشتار ایرانیان استخدام شده و حالا می خواهد حکومت عدل علی در ایران برپا کند.

"ایرانیان متحد" قصد محاکمه و تنبیه کسی را ندارد. ولی طبق مرامنامه اش راه حل شرافتمدانه و ایراندوستانه ای پیش پای حتی گناهکاران گذاشته و آن اینکه قبول کنند که هیچگاه بخود اجازه ندهند که در رهبری آینده ایران نقشی داشته باشید.

مهمترین نکته ای که در مرامنامه "ایرانیان متحد" نهفته است موضوع رهبری میباشد.

مرامنامه "ایرانیان متحد" نقشه راهی است که جنبش ملت ایران باید در آن مسیر قرارگیرد و رهبران جنبش در ایران با تعهد به اصول این مرامنامه مجلس موسسان تشکیل خواهند داد و قانون اساسی تدوین خواهند کرد که اصول غیر قابل تغییر آن در این مرامنامه ذکر شده.

کاسه صبر مردم ایران آخرین بار و برای چندمین بار بعد از انقلاب مشروطیت در سال 88 لبریز شد و اتفاقاً رهبرانی هم پیدا کرد که برخلاف رهبران گروه های خارج از کشور که چند هزار نفری منشورشان را امضا میکنند، آن رهبران پیروان چندین ملیونی در ایران داشتند و جنبش بعد از آن همه حرارت به سردی گرائید. این نزول در جنبش بعلت کمبود رهبر نبود بلکه نبود هدف و نقشه راه برای رسیدن به هدف نهائی بود.

اکنون هدف نهائی در این مرامنامه "ایرانیان متحد" مشخص شده و در جنبش

بعدی در تظاهرات ملیونی مردم هدفشان را میدانند، گوئی که رهبر ناشناخته ای این چنین فرمان داده است. دسته های کوچک در خیابانها خودشان سر دسته و رهبرشان را تعیین میکنند. این دسته ها بهم می پیوندند و دوباره آنهایکه بهتر مردم را راهنمایی میکنند در میان جنبش معلوم خواهند شد، نه برای آنکه بعداً تاج را سر کسی بگذارند، بلکه چه کسانی مردم را صاحب آن قانون اساسی ایده آل خواهند کرد.

درود بر شما آیات عظام

حضرات آیت الله خامنه ای و رجوی

آشنائی مردم ایران با شما به چهل سالی خواهد رسید و این مردم حیرت زده ایران شاهد مبارزه عقیدتی بین شما طرفداران حکومت عدل علی و دوران طلائئ امام خمینی و ولایت مطلقه خامنه ای هستند و بالاخره طرفداران رژیم پهلوی در لوس آنجلس هم، برای دلخوشی، تاج سلطنت را بر سر رضا شاه دوم گذاشته اند.

روی صحبت ما با شما دو فقیه عالی مقام میباشد، چون بهر حال اکثر مردم ایران مسلمان هستند و میدانند که هر دوی شما، هر چند درجه اجتهاد ندارید، ولی آیت الله خمینی هر دوی شما را بعنوان فقیه قبول داشت.

بحرانهای اقتصادی سیاسی دهه های گذشته در پشت سر آمریکا و اروپاست و دیگر سلاح نفت بدر نمی خورد، چون غرب و شرق جایگزینهای لازم را پیدا کرده اند.

نقشه ایکه آنها برای آینده ایران کشیده اند یک مجموعه ای از جنگ داخلی، تجزیه، نا امنی و تخریب زیر بناهای اقتصادی مملکت است.

وقت آن رسیده که شما فقیهان دانا ببینید که چگونه میتوانید در این شرایط از رنج و عذاب بیشتر مردم ایران جلوگیری کنید.

این مردم بیشتر از سه دهه است در بحران و آشوب زندگی می کنند و امروز مرد و زن چهل ساله ای در ایران وجود ندارد که در تمام طول زندگیش در هول و هراس جنگ، قحطی، بحران و نا امنی اقتصادی و اجتماعی نبوده باشد.

این مردم ذاتاً خدا شناس هستند، هر چند راههای رسیدن به خدائی که در دلشان جای دارد، به نقل از آخوندی، به تعداد مردم است.

شاید، شش هزار سال یا چهار هزار سال پیش بود که در شمال ایران ما، آتش خدانشناسی در دل این مردم زبانه کشید و آشو زرتشت با پیام اهورائی، روشنی این خدانشناسی را بر روی تمام ایران زمین افشاند.

بعد از آن حضرت ابراهیم در جنوب ایران ما، در چند کیلومتری خرمشهر ما، بر اساس روایات تورات، ظهور کرد همزمان با نوشتن قوانین همورابی روی سنگ و برجای گذاشتن آن در شوش ما.

اگر قهرمانان اسطوره ای ما مثل رستم و سهراب در نیمروز افغانستان مدفون هستند، قهرمانان افسانه ای و یا شاهان و پیغمبران اسطوره ای تورات هم در بیت المقدس مدفون هستند. ولی پیغمبران راستین تورات: کورش، استر، دانیال و دیگر نام های پرآوازه در تورات، همه در ایران ما مدفون هستند. پس به حق خاک این سرزمین ما باید مقدس نامیده شود.

این چند نکته مختصر از آن جهت گفته شد تا یاد آوری شود که ما ایرانیان اولین خدانشناسان جهان بوده ایم و این روشنائی در ایران ما بوده که نور اسلام انوار دیگر را تحت الشعاع خود قرار داد و ایران ما نورباران شد.

اگر شما فکری نکنید که چطور این نور در ایران ما تقویت و ماندگار شود، مطمئن باشید بزودی ظلمت جنگ و نا امنی بر ایران مستولی خواهد شد.

در آن موقع خیلی از چیزهای با ارزش در مملکتمان به همراه شما از بین خواهند رفت.

ولی اگر شما حالا که آرامشی نسبی در ایران حکمران است بروید، با رفتن خودتان کمی اعتقادات مذهبی که نزد مردم باقی مانده حفظ خواهد شد. رقتن شما در اوضاع کنونی به منزله خداحافظی نیست بلکه می خواهیم سنگرهای خالی شده در مساجد را بشما دوباره بسپاریم.

شما این دعوت را به تفعلی از سعدی تعبیر نکنید:

بروای فقیه دانابه خدای بخش مارا تو و زهد و پارسائی، من وعاشقی ومستی

باور کنید مردم ایران بخاطر کمبود مساجد و دین انقلاب نکردند. مردم برای

آزادی انقلاب کردند. حالا همان آزادی اجتماعی را هم که داشتند، ندارند.

تاسف آور است که در هم آمیختن دین و حکومت، ایران را به این درجه لامذهبی

رسانیده باشد. ملتی که تمام ادبیاتش در طول تاریخ نشانی از خدائش در آن بوده و هرگز روضه خوانی این مردم را یک قدم به خدانشناسی نزدیکتر نکرده: همه عمری ندارم سرازین خمارم که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی ملتی که شعله خدا شناسی در وجودشان با اعمال ضد دین شما از بین نرفته و این شعله همیشه در دل ما ایرانیان بوده و خواهد بود: از آن بدیر مغنم عزیز میدارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست این آتش را که گرمی روحی دارد، با حکومت، در دل مردم خاموش کرده اید و وقتی دوباره روشن خواهد شد که شما مساجد را بچسبید و مردم را رها کرده، ما را به خدا بیخشید!